

نخستین بحثهای نظری درباره ضرورت اصلاحات*

دکتر سید جواد طباطبایی

می توان در شمار اسناد نخستین تأملات درباره اصلاحات دانست، هر چند که مفهوم اصلاحات در آن نوشته‌ها ظاهر نمی شود. بویژه در سفرنامه میرزا صالح شیرازی که از نزدیکان عباس میرزا بود و میرزا عیسی قائم مقام او را برای تحصیل به انگلستان فرستاد، در خلال توصیفی که از نظام مشروطیت انگلستان عرضه می کند، برخی از مفاهیم مشروطه خواهی، مانند «عدالت‌خانه»، آمده است. وانگهی، اگر چه این سفرنامه‌ها برای آشنا کردن ایرانیان با نظام مشروطیت انگلستان و حکومت قانون نوشته شده است، اما از طریق مفهوم مخالف می توان آن‌ها را نوشته‌هایی درباره اصلاحات دانست. در عصر ناصری راه مسافرت به کشورهای همجوار که تماس بیشتری با کشورهای اروپایی داشتند و امکان آشنایی با فرهنگ و تمدن جدید در آن‌ها فراهم بود، هموار شد و گروه‌های بیشتری از ایرانیان، اعم از بازرگانان، فرهیختگان و کارگزاران حکومتی توانستند با مسافرت و مهاجرت از شکافی که میان ایران و دنیای جدید ایجاد شده بود، آگاهی یابند و بدین سان، در آغاز، کانون‌های نواندیشی و تجددخواهی در شهرهایی مانند استانبول، قلیس، قاهره و برخی از شهرهای هند شکل گرفت و از آن پس نیز در برخی از پایتخت‌های اروپایی، مانند لندن، پاریس و برلین،

حکومت ایران نه به قانون ایران شبیه است نه به قاعده ملل دیگر. باید بگویم حکومتی است مرکب از عادات ترک و فرس و تاتار و مغول و افغان و روم و ترکمان، مخلوط و درهم، یک عالمی است علی حده، با هرج و مرج زیاد.

نویسندگان تاریخ اجتماعی ایران، بر حسب معمول، از اقدامات عباس میرزا به عنوان نخستین موج اصلاح طلبی، در عمل، یاد می کنند و بر آنند که بحث‌های نظری، نیم سده‌ای پس از آن در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه آغاز شده است. تاریخ نویسان جنبش مشروطیت ایران نیز آغاز ورود اندیشه مشروطه خواهی و آشنایی ایرانیان با آن را همین دهه‌ها می دانند، در حالی که با بررسی اسناد و منابع، بویژه سفرنامه‌های ایرانیان به خارج از کشور، که در دهه‌های اخیر به دست آمده یا به چاپ انتقادی رسیده است، می توان در این ارزیابی تردید کرد. از دیدگاه تاریخ اصلاحات و آشنایی ایرانیان با اندیشه مشروطه خواهی، نخستین سفرنامه‌های ایرانیان به خارج از کشور مانند تحفة العالم عبداللطیف شوشتری، مسیر طالبی میرزا ابوطالب خان و بویژه سفرنامه میرزا صالح شیرازی را

* برگرفته شده از کتاب «مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی» جلد دوم، تأملی درباره ایران، انتشارات ستوده، تبریز،

چاپ یکم، ۱۳۸۵

دولت مرکزی در ایران داشت و فرمانروایان آن سگه به نام پادشاه ایران می‌زدند و خطبه به نام او می‌خواندند، با تحریک انگلیسی‌ها، از ایران تجزیه شد. پیشتر ایران به میدان پیکار برای گسترش نفوذ روس و انگلیس تبدیل شده بود و از آنجا که گسترش نفوذ روس‌ها در هرات می‌توانست خطری برای منافع انگلیسی‌ها در هند باشد، انگلیسی‌ها ترجیح می‌دادند هرات را به منطقه تحت نفوذ خود تبدیل کنند تا آن ایالت را به عنوان سدی در برابر نفوذ روس‌ها زیر نظر داشته باشند. در دوره محمد شاه، «شاه غازی»، کوشش‌هایی برای دستیابی بر هرات صورت گرفت، اما با توطئه‌های کارگزاران انگلیسی عرصه بر محمد شاه تنگ شد و ارتش ایران به اجبار عقب نشست. آجودانباشی، که پیشتر درباره سفرنامه او سخن گفته‌ایم، در همین زمان به اروپا فرستاده شد تا عهدشکنی‌های مأموران انگلیسی را به اطلاع اولیای آن دولت برساند و فرانسه و اتریش را نیز در جریان امر قرار دهد. از این مأموریت نتیجه مطلوبی به دست نیامد و

○ در فاصله برتخت نشستن جانشین فتح‌علی شاه، محمدشاه، و پایان نیمه دوم فرمانروایی ناصرالدین شاه، از دیدگاه سیاست خارجی، اتفاقی در ایران افتاد که پی آمدهای آن، از برخی جهات، با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و آن «وهن بزرگ که برای مردم ایران حاصل شد»، قابل مقایسه بود. در این دهه‌ها هرات، که به رغم استقلال در امور داخلی مناسبات حسنه‌ای نیز با دولت مرکزی در ایران داشت و فرمانروایان آن سگه به نام پادشاه ایران می‌زدند و خطبه به نام او می‌خواندند، با تحریک انگلیسی‌ها، از ایران جدا شد.

کانون‌هایی به وجود آمد که نقش عمده‌ای در انتقال اندیشه تجدید و اصلاح طلبی به محافل داخل ایران ایفاء کرد. در عصر ناصری هنوز شمار اندکی از رجال دولت خواه و اصلاح طلب در خدمت نظام حکومتی بودند که کوشش می‌کردند با اقدامات و اصلاحات خود نظام حکومتی ایران را از درون متحول کنند. از نکته‌های جالب توجه در واپسین دهه‌های سلطنت ناصرالدین شاه این بود که، به رغم خودکامگی شاه، برخی از رجال آگاه و کارگزاران حکومتی با نخبگان مهاجر در ارتباط بودند و نوعی هم‌فکری میان آنان برقرار بود. هر دو گروه رجال اصلاح طلب و نخبگان تجدیدخواه به این نکته التفات پیدا کرده بودند که انحطاط مزمن ایران نیازمند درمانی عاجل است و «گذرگاه عافیت تنگ». حتی اگر همگان در تجویز درمان اتفاق نظر نداشتند، اما در تشخیص درد و مزمن بودن آن کمابیش هم‌رأی بودند.

این نکته در تکوین اندیشه اصلاحات در آغاز دوران جدید تاریخ ایران جالب توجه است که در دارالسلطنه تبریز تا نخستین دهه‌های فرمانروایی ناصرالدین شاه بحث نظری مهمی در اصلاحات صورت در نگرفت. اگرچه امیر کبیر، در نخستین سال‌های برتخت نشستن ناصرالدین شاه، اصلاحات مهمی را آغاز کرد، اما او که از برکشیدگان قائم مقام به شمار می‌آمد، بیشتر از سلف خود اهل عمل بود که تجربه‌هایی نیز در سفر به روسیه به دست آورده بود. بدین سان، فکر اصلاحات در دارالسلطنه تبریز از محدوده کوشش‌هایی در عمل فراتر نرفت و از این دوره نیز نوشته‌ای در نظریه اصلاحات به دست مانر سیده است. در فاصله برتخت نشستن جانشین فتح‌علی شاه، محمدشاه، و پایان نیمه دوم فرمانروایی ناصرالدین، از دیدگاه سیاست خارجی، اتفاقی در ایران افتاد که پی آمدهای آن، از برخی جهات، با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و آن «وهن بزرگ که برای مردم ایران حاصل شد»، قابل مقایسه بود. در این دهه‌ها هرات، که یکی از سه ایالت سرزمین‌هایی از ایران بزرگ در افغانستان کنونی بود که به رغم استقلال در امور داخلی مناسبات حسنه‌ای نیز با

○ نخستین دریافت از اصلاحات و مشروطیت، که میرزا ابوالقاسم، میرزا تقی خان و دیگر رجال دارالسلطنه تبریز پیدا کرده بودند، به طور عمده، ناظر بر اندیشه تجدیدی بود که از اروپای باختری می آمد؛ اگر چه به سبب اثری که اصطلاحات ترکی عثمانی از فارسی پذیرفته بود، آن اندیشه نو با مفاهیمی بیان می شد که ترکی عثمانی از فارسی - عربی وام گرفته بود.

پالمرستون، وزیر امور خارجه انگلستان، چنان رفتار توهین آمیزی نسبت به فرستاده دولت ایران در پیش گرفت که آجودانباشی در سفر نامه خود نوشت:

خلاصه، بنده در گاه هر گاه خواسته باشد که جزئیات بدرفتاری و کلای دولت بهیه انگریز را در این کتابچه ثبت نماید، تاریخ مطولی بوده، باعث کلال و ملال خوانندگان خواهد شد.

با مرگ محمد شاه و آغاز فرمانروایی ناصرالدین شاه، امیر کبیر توانست با شیوه های مسالمت آمیز، در عمل، هرات را زیر نفوذ ایران قرار دهد و، بار دیگر، در آن ایالت سگه به نام ناصرالدین شاه زدند و نام او به خطبه باز آورده شد، اما با برکنار شدن امیر کبیر و صدارت عظمای میرزا آقاخان نوری، وزیر مختار انگلیس فرصت را غنیمت شمرد و از صدراعظم جدید، که با نفوذ دولت انگلیس به صدارت رسیده بود، خواست تا به پاداش خدمتی که به او کرده است، استقلال هرات را بپذیرد. میرزا آقاخان، ناچار، به این خواست دولت انگلیس تن در داد و مداخله کار گزاران انگلیسی در هرات آغاز شد. دخالت های عمال انگلیسی در داخلی هرات و حمایت آنان از امیرانی که مناسبات حسنه ای با دولت ایران داشتند و تحریک آنان، کار را به جایی رساند که امنیت خراسان به خطر افتاد و

حسام الدین سلطان مراد میرزا هرات را در محاصره گرفت و، به رغم کارشکنی های صدراعظم، آن را تصرف کرد. دولت انگلیس که نمی توانست به تسخیر هرات رضایت دهد، به بهانه هایی متوسل شد و به ایران اعلان جنگ داد، اما اگر چه شاه در آغاز تصمیم به جنگ گرفته بود، ولی بر اثر القائات صدراعظم در نامه ای تهدید آمیز به حسام السلطنه به او دستور داد هرات را تخلیه و به مشهد عقب نشینی کند. میرزا آقاخان فرخ خان امین الدوله را در ضمن محاصره هرات به عثمانی و فرانسه گسیل داشت تا برای رفع کدورت با انگلستان با سفرای آن کشور مذاکره کند، اما به شرحی که تفصیل آن در مخزن الوقایع آمده، سرانجام قراردادی به ایران تحمیل شد که آن را از ترکمان چای قیاس گرفته اند. بیشتر، درباره دیدگاه های فرخ خان امین الدوله در مخزن الوقایع و توجهی که او بویژه به نهادهای سیاسی فرانسه نشان داده است، بحث کرده ایم. این نکته نیز در سفارت او جالب توجه است که یکی از کسانی که او را در این سفر همراهی می کرد، میرزا ملکم خان بوده که سمت مستشاری سفارت را داشته است. بدیهی است که این شکست، مانند آن «وهن بزرگ»، وهنی دیگر بود و حس این وهن بزرگ به وسوسه اصلاحات در ذهن فرخ خان و ملکم خان دامن زد و همین احساس ملکم خان را در نوشتن نخستین رساله های اصلاحات در نهادهای حکومتی دلیر کرد. به دنبال شکست مذاکرات، ناصرالدین شاه میرزا آقاخان را از کار برکنار کرد و میرزا جعفر خان مهندس باشی مشیرالدوله را که بیشتر درباره او سخن گفته ایم، به سال ۱۲۷۵، به ریاست دارالشورای دولتی منصوب کرد. در همین زمان، با پایان سفارت فرخ خان، ملکم خان به تهران بازگشته بود و با استفاده از فرصت ذوقی که در ناصرالدین شاه برای انجام اصلاحات پیدا شده بود، رساله هایی نوشت که گویا دفتر تنظیمات یا کتابچه غیبی نخستین آنها بوده است. ملکم خان نسخه ای از رساله دفتر تنظیمات را در اختیار مشیرالدوله گذاشت تا آن را تا «سه روز دیگر» به نظر شاه برساند و اضافه کرد که به هر حال، «تا چهار روز دیگر، در

مسخر می کنند و افواج قاهره پیش روی ترکمان فرار می نمایند. در حینی که رعایای ایران يك ولایت از قحطی غله می میرند، زار عین ولایت همجوار از وفور غله بواسطه عدم مشتری، در اشد فقر، مأیوس مانده اند.

به مناسبت بحث از دیدگاه های رجال سیاسی داخل کشور درباره اصلاحات یادآوری این نکته از نظر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران ضروری است که درباره برخی از نمایندگان اندیشه تجددخواهی در ایران هنوز پژوهشی صورت نگرفته، در حالی که درباره برخی از نویسندگانی که مایه چندان نداشتند، ارزیابی های اغراق آمیزی شده است. تأکید ما بر جایگاهی که سفرنامه نویسان ایرانی در انتقال اندیشه تجدد به ایران داشته و بویژه آن چه آنان درباره نهادهای نظام های جدید گفته اند، از این حیث ضرورت داشت که آگاهی های رجال اصلاح طلب از مجرای برخی از سفرنامه ها انجام گرفت. به نظر نگارنده این سطور میرزا ابوالقاسم

○ یکی از نخستین و مهم ترین بیانیه های اجتماعی - سیاسی که در عصر ناصری در انتقاد از اوضاع ایران و انحطاط کشور با هدف پیشنهاد طرحی برای اصلاحات نوشته شده، رساله **کشف الغراب یا رساله مجدیة** اثر حاج میرزا محمدخان مجدالملک است. رساله **مجددیة** بیانیه ای سیاسی و نوعی «نامه سرگشاده» خطاب به اولیای امور برای اصلاحات است. مجدالملک رساله خود را در همان سالی نوشته است که میرزا یوسف خان مستشارالدوله رساله **يك كلمه** را انتشار داد. اگر چه رساله **مجددیة** در عصر ناصری به چاپ نرسید، ولی به صورت دست نوشته انتشار پیدا کرد و خوانده شد.

هر صورت، کتابچه به نظر همایون خواهد رسید». حس آن وهن بزرگ دیگر در همه صفحات رساله دفتر تنظیمات جاری است و با دقت در مضمون آن و مقایسه این رساله با مخزن الوقایع می توان همسانی هایی میان آن دو پیدا کرد. این احتمال وجود دارد که در جریان سفر فرخ خان امین الدوله به عثمانی درباره ضرورت اصلاحات گفتگو هایی میان هیأت سفارت - یادست کم برخی از اعضای اهل نظر و اصلاح طلب آن - جریان داشته که حسین بن عبدالله سرابی نیز در تدوین سفرنامه فرخ خان از نتیجه آن بحث ها سود برده است. اگر این حدس موجه بوده باشد، این احتمال نیز وجود دارد که ملکم خان حاصل آن بحث ها را در رساله دفتر تنظیمات آورده باشد، بویژه این که ملکم خان در صدر رساله مجلس تنظیمات - که باید يك یا دو سال پس از دفتر تنظیمات نوشته شده باشد - این عبارت را آورده است: «این کتابچه را جناب جلالت مآب، فرخ خان امین الدوله، حسب الفرمایش اعلیحضرت همایونی نوشته است». ملکم، در اشاره ای صریح به شکست ارتش ایران، می نویسد:

صد و پنجاه هزار رعیت ایران در مهیب ترین اسیری می نالد. پنج هزار سرباز هندی کل بنادر ایران را زیر و زبر می نمایند. دولت انگلیس سالی پانصد کروور مالیات تحصیل می نماید و شش کروور مالیات ایران وصول نمی شود. در اوقاتی که در يك سمت ایران شیعیان را به افتضاح تمام از معابد خود بیرون می کنند، در يك سمت دیگر يك حاکم بی انصاف به تصدیق خود سیصد هزار تومان به رعیت جبر می کند.

این اشاره به مالیات در مخزن الوقایع نیز آمده بود و ملکم خان، بار دیگر، در دنباله مطلب توضیحی درباره فرار نظامیان ایران در رویارویی با ترکمانان و فقدان راه های مناسب برای حمل آذوقه که منجر به قحطی می شد، نکته ای را می آورد که در سفرنامه فرخ خان نیز آمده است:

سی هزار نفر سرباز انگلیسی سیصد کروور خلق را

به سبب تأثیری که اصطلاحات ترکی عثمانی از فارسی گرفته بود، آن اندیشه‌نو با مفاهیمی بیان می‌شد که ترکی عثمانی از فارسی - عربی وام گرفته بود.

این نکته نیز از دیدگاه تاریخ اندیشه سیاسی جدید در ایران شایان توجه است که، به دنبال بی‌التفاتی اهل نظر به مبانی اندیشه تجددخواهی، سفرنامه‌نویسی و سفارت‌های رجال ایران به مکان اندیشیدن به وضع انحطاط تاریخی ایران و سامان نوآیین کشورهای اروپایی تبدیل شد و برخی از دیدگاه‌های نو از مجرای همین سفرنامه‌ها به ایران انتقال پیدا کرد. این حکم را حتی می‌توان به مورد ملکم خان نیز که از معدود اهل نظر عصر ناصری بود، تعمیم داد. در مقایسه‌ای میان مباحث نخستین رساله‌های ملکم خان با آنچه در سفرنامه فرخ خان امین‌الدوله آمده، می‌توان گفت که او، به رغم ادعای سال‌ها تحصیل اقتصاد و سیاست در فرانسه، عمده اطلاعات اولیه خود را از مباحثی برگرفته که در نشست‌های هیأت سفارت برای بستن عهدنامه ترکمان‌چای دوم در مورد هرات و افغانستان به‌طور کلی مطرح می‌شده است.^۱ سفارت‌های عصر ناصری به اروپای غربی نیازمند زمانی طولانی بود و نشست‌هایی که اعضای سفارت در ضمن سفر برای تبادل تجربه‌ها و اطلاعات برگزار می‌کردند، فرصت مغتنمی برای بحث درباره نهاد‌های نظام جدید کشورهای اروپایی و انحطاط ایران به‌شمار می‌آمد. بویژه سفرهایی مانند سفارت آجودانباشی و فرخ خان، که در جریان آن ایرانیان به‌فاصله میان «این قافله» و «آن قافله» پی بردند، طعم آن وهن بزرگ دوم تاریخ معاصر ایران را چشیدند و با دادن امتیازات قابل توجه بازگشتند، از این حیث دارای اهمیت بود که به بحران سلطنت مستقل دامن زد و زمینه را برای دوره جدیدی در اصلاحات فراهم آورد که باروی کار آمدن میرزا حسین خان مشیرالدوله، سپهسالار اعظم، آغاز شد و تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی ادامه پیدا کرد. در این دهه‌ها جنبش روشنفکری در خارج از کشور تحولی بی‌سابقه پیدا کرد

قائم‌مقام با خواندن سفرنامه میرزا صالح شیرازی تصویری از سلطنت مشروطه و با خواندن گزارش خسرو میرزا از سفارت به روسیه، تصویری از برخی مؤسسات تمدن جدید پیدا کرده بود. می‌دانیم که میرزا صالح و نیز همشاگردی او در لندن، میرزا جعفرخان تبریزی، از کارگزاران برجسته دارالسلطنه تبریز به‌شمار می‌آمدند و در برخی از سفارت‌ها نیز همراه هیأت‌های اعزامی بودند و نظر آنان را به نظام نهادها جلب می‌کردند. میرزا تقی خان امیر کبیر نیز از اعضای دارالسلطنه تبریز بود و به خلاف نظر رایج، که اصلاحات او را تقلیدی از تنظیمات عثمانی دانسته‌اند، باید گفت که نطفه اندیشه اصلاحات امیر در دارالسلطنه تبریز تکوین پیدا کرد که به مکانی برای تلاقی اندیشه نوخواهی و مشروطیت نظام سلطنتی تبدیل شده بود. این نخستین دریافت از اصلاحات و مشروطیت، که میرزا ابوالقاسم، میرزا تقی خان و دیگر رجال دارالسلطنه تبریز پیدا کرده بودند، به‌طور عمده، ناظر بر اندیشه تجدیدی بود که از اروپای باختری می‌آمد، اگر چه

○ پیش از فراهم آمدن زمینه‌های جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران، اگر چه نظام سلطنتی ایران خود کامه بود، اما همه شاهان از چنان اقتداری برخوردار نبودند که بتوانند قدرت مطلق خود را در راه تأمین مصالح ملی به کار گیرند. بیشترین شمار شاهان در تاریخ ایران، فرمانروایانی سست‌عنصر، اسیر هوس‌های زودگذر و بازیچه دست اطرافیان و درباریان بودند. نیم سده سلطنت ناصرالدین شاه، دوره‌ای حساس در تاریخ جدید ایران بود و زمینه بسیاری از دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در این دهه‌ها فراهم آمد.

○ در فرمانروایی قاجار، عرفان فروشی چونان حجابی بر تأمین منافع گروه‌های صاحب نفوذ، به یکی از شگردهای برخی از وزیران رسوا و ناکارآمد تبدیل شد. در آغاز سلطنت محمد شاه، به دنبال قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام کارها به دست وزیر افتاد که عرفان را حجاب شعبده‌بازی‌های خود قرار داده بود و از خلاف آمد عادت این که محمد شاه نیز تعلق خاطری به عرفان داشت و کرامات دروغین مرشد خود را موجب پیشرفت امور می دانست.

وزین العابدین مراغه‌ای شیوه‌ای نو در سیاستنامه‌نویسی به وجود آوردند و رجال اصلاح طلبی مانند مستشارالدوله و مجدالملک نیز به آنان پیوستند و، بدین سان، جریان نویی در سیاستنامه‌نویسی در ایران به وجود آمد. رساله‌ی مجدیه بیانیه‌ای سیاسی یا نوعی نامه‌ی سرگشاده به ناصرالدین شاه و، ارباب حکومت و، به تعبیر خود مجدالملک، نوشته‌ای است که «تشریح جزئی... اعضای دولت» در آن آمده است. اگر چه رساله‌ی مجدیه سالها پیش از پیروزی جنبش مشروطه خواهی مردم ایران نوشته شده، اما نخستین هشدار به وقوع آن «امر عظیم» و «هنگامه بزرگ» در آن آمده است. مجدالملک رساله‌ی خود را با بیتی آغاز می کند که به بهترین وجهی گویای وضع مبهمی است که نویسنده رساله‌ی مجدیه در قبال خوانندگان خود و بیشتر از آن مخاطبان خاص رساله، اعم از شاه و کارگزاران حکومتی، دارد:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

مجدالملک که گویا تصمیم داشته نسخه‌ای از رساله‌ی خود را به نظر ناصرالدین شاه برساند، بانزاکت، در

و دیگر گونی‌های عمده‌ای در مباحث نظری پدیدار شد. از ویژگی‌های این دوره از تاریخ ایران، از دیدگاه تاریخ اندیشه سیاسی، برآمدن برخی از رجال اصلاح طلب در داخل نظام حکومتی بود که اهل نظر نیز بودند و رساله‌های مهمی در نظریه اصلاحات به رشته تحریر کشیدند. در این فصل، دور رساله از نوشته‌های اصلاح طلبان را به تفصیل مورد بحث قرار می دهیم و در فصل‌های دیگر به رساله‌های دیگری نیز اشاره خواهیم کرد. در نیمه دوم عصر ناصری، عمده‌ترین کوشش‌های رجال اصلاح طلب در داخل و نخبگان تجددخواه در خارج از ایران ناظر بر تشخیص درد و تجویز درمان بود و بیانیه‌های اجتماعی-سیاسی چندی نیز به شکل‌های ادبی گوناگون، اعم نمایش، داستان، روزنامه‌ی خاطرات و رساله‌ی سیاسی، به رشته تحریر کشیده شد که بخش مهمی از تاریخ تجددخواهی و اصلاح طلبی ایرانیان در نیم سده پیش از پیروزی جنبش مشروطه خواهی است. یکی از نخستین و مهم‌ترین بیانیه‌های اجتماعی-سیاسی که در عصر ناصری در انتقاد از اوضاع ایران و انحطاط کشور با هدف پیشنهاد طرحی برای اصلاحات نوشته شده، رساله‌ی کشف الغرائب یا رساله‌ی مجدیه اثر حاج میرزا محمدخان مجدالملک است.^۲ رساله‌ی مجدیه بیانیه‌ای سیاسی و نوعی «نامه‌ی سرگشاده» خطاب به اولیای امور برای اصلاحات است. مجدالملک رساله‌ی خود را در همان سالی نوشته است که میرزا یوسف خان مستشارالدوله رساله‌ی يك كلمه را انتشار داد، اما اگر چه رساله‌ی مجدیه در عصر ناصری به چاپ نرسید، ولی به صورت دست نوشته انتشار پیدا کرد و خوانده شد.

در عصر ناصری با دیگر گونی‌هایی که در همه عرصه‌های حیات اجتماعی، سیاسی و فکری صورت می گرفت، شیوه‌های کهن سیاستنامه‌نویسی، که علت وجودی خود را از دست داده بود، متروک شد و برخی از روشنفکران و نیز رجال اصلاح طلب به شیوه جدیدی در تأمل سیاسی روی آوردند. در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه روشنفکرانی مانند آخوندزاده، ملک‌خان

ظاهر سخن مجدالملک که بر جایگاه عدالت در حکومت و آشکار شدن بدعت تأکید می‌کند، با توضیحاتی که در نوشته‌های سیاسی کهن ایران آمده، همسانی‌هایی دارد و در نخستین نگاه به نظر می‌رسد که مجدالملک این عبارت را با اقتدا به سیاستنامه‌نویسان پیشین نوشته است، اما با بررسی رسالهٔ مجدیه و با توجه به حوادث تاریخی زمان نوشته شدن رساله می‌توان دریافت که اندیشهٔ سیاسی نویسندهٔ آن پیوندی استوار با دگرگونی‌های تاریخی ایران دارد و صرف تکرار سخنان پیشینیان نیست. او، نخست، این اصل کلی سیاستنامه‌نویسی را یادآور می‌شود که «رسم عدل وانصاف همه جا مستحسن و فواید آن، که آسایش خلق خدا و آبادی مملکت و نیکنامی دولت است، ظاهر و هویداست»، و، آن‌گاه، ایران را مصداق بارز خلاف آن حکم می‌داند و می‌نویسد: «در ایران، این رسم متروک شده و به جای آن، آتش‌ها از ظلم و بدعت روشن است و شراره‌های این آتش به مرتبه‌ای بالا گرفته که در همه جا پیداست و نزدیک است که هنگامهٔ بزرگی گرم شود.»

در کانون بحث‌هایی که در رسالهٔ مجدیه آمده است، طرحی از روانشناسی شاه قرار دارد، اما این نکته جالب توجه است که مجدالملک شاه را عامل اصلی نابسامانی کشور نمی‌داند، بلکه به نظر او شاه نیز خود قربانی دسیسه‌چینی‌های درباریان و در رأس آن‌ها صدراعظم است که جز در اندیشهٔ تأمین منافع خصوصی خود نیستند. اگر چه مجدالملک به ظاهر شاه را مسئول نابسامانی‌های کشور نمی‌داند و او را هم چون لعبتی در دست چند لعبت باز می‌داند، اما به هر حال، در رسالهٔ مجدیه، ناصرالدین شاه فردی ضعیف و صیدی در دام صیادان «وحشی خصال شاه شکار» معرفی شده است. . . .

پیش از فراهم آمدن زمینه‌های جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران، اگر چه نظام سلطنتی ایران خود کامه بود، اما همهٔ شاهان از چنان اقتداری برخوردار نبودند که بتوانند قدرت مطلق خود را در راه تأمین مصالح ملی به کار گیرند. بیشترین شمار شاهان در

○ مجدالملک شاه را، که در دوره‌هایی تن به قضا می‌داد و بیرون محدودهٔ حر مسرای شاهی و نخجیر گاه سلطنتی را داخل در قلمرو کشور نمی‌دانست، علت مزمن تباهی ایران می‌داند و بار عایت جانب شاه، در نهایت، او را در صدر سیاههٔ رسوایی‌ها و تباهی‌ها قرار می‌دهد. از شاه و مستوفی‌الممالک که بگذریم، برخی از شریعتمداران نیز در صدر سیاههٔ مجدالملک قرار دارند و او بر آن است که اینان، به عنوان نایبان امام و پاسداران شریعت، در زمانی که نیاز مبرمی به راهنمایی و ارشاد آنان وجود داشت، از وظیفهٔ خود ظفره می‌رفتند.

جای‌جای آن جانب شاه را رعایت کرده و صدراعظم را مادهٔ فساد و رکن اصلی نابسامانی‌ها دانسته و از او با عنوان «ریاست بی حرکت» یاد کرده است. او در آغاز رساله می‌نویسد: «تنزلات محسوسه و امراض مزمنه‌ای که از این ریاست بی حرکت، آن‌فاناً، عارض دولت ایران می‌شود، به قاطبهٔ اهالی ممالک محروسه وعده می‌دهد وقوع يك امر عظیمی را که احدی از خلق نتوانند از آرایش آن مستثنی بمانند.» میرزا محمدخان از تأمل در نابسامانی‌هایی که مزمن شده بود، به فراست، دریافته بود که هنگامی که توفان آن «هنگامهٔ بزرگ» و «امر عظیم» آغاز شود، کسی و چیزی از آسیب آن در امان نخواهد ماند و، در واقع، او رسالهٔ مجدیه یا «تشریح جزئی... در اعضای رئیسهٔ دولت» را برای جلوگیری از آغاز آن توفان بنیان‌کن نوشته است. مجدالملک منسوخ شدن رسم عدالت و روشن شدن آتش بدعت را که در عصر ناصری خلل‌های بسیاری در سامان کشور وارد کرد، زمینه‌ساز آن «هنگامهٔ بزرگ» و «امر عظیم» می‌داند.

بر جان و مال مردم ایران گشاده بود و در غیاب نهادهایی که می توانست از ضایع شدن حقوق مردم و مصالح ملی جلوگیری کند، برابر اندیشه سیاسی کهن ایران شاه یگانه ملجأ و مرجع به شمار می آمد، اما ناصرالدین شاه، به گونه ای که مجدالملک او را در رساله مجدییه توصیف می کند، در زمره شاهان بازیچه دست اطرافیان بود و چندان به خوش گذرانی و بی خیالی خوگر شده بود که از رفتار او بوی بهبود اوضاع کشور شنیده نمی شد. البته، مجدالملک برای این که بتواند شاه را به پی آمدهای رفتار نسنجیده خود هشدار دهد، این رفتار ناصرالدین شاه را امری حادث می داند و با ظرافت و بیزه خود می نویسد که «خستگی خاطر و مظلومیت پادشاه، آن امیدها را از مردم سلب کرده که هر وقت شبهه ای رو می داد یا شدتی در بعضی اعمال به هم می رسید، به سرعت منتقله و قوه منتقمه و حسن رای پادشاه پناه می بردند. خشکی قنات

○ مجدالملک، از تجربه خود در تدبیر امور کشور، به این نتیجه رسیده بود که ژرفای تباهی پیش از آن است که بتوان در مانی برای آن پیدا کرد. او، اگر چه علمای اعلام را استثنایی بر قاعده دنیاداری اهل دیانت دروغین می دانست و آنان را برای انجام تکلیف الهی خود فرامی خواند، اما در عین حال می دانست که اگر صدایی از میان آنان بلند و مصلحی پیدا شود، «حکم تکفیر» او از هر «دو محضر» اهل دولت و ملت صادر خواهد شد. همسویی اقدامات اهل دولت و ملت - در تداول قدیمی آن - و نوعی همکاری غیر رسمی آنان موجب می شد که هر کوششی برای اصلاحات سیاسی در کشور محتوم به شکست باشد.

تاریخ ایران فرمانروایانی سست عنصر، اسیر هوس های زودگذر و بازیچه دست اطرافیان و درباریان بودند. نیم سده سلطنت ناصرالدین شاه، دوره ای حساس در تاریخ جدید ایران بود و زمینه بسیاری از دگرگونی های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در این دهه ها فراهم آمد. ناصرالدین شاه در جوانی بر تخت سلطنت جلوس کرد و چنان که از سوانح زندگی او و تحولات تاریخ ایران برمی آید، هرگز از چنان شخصیت استوار و پخته ای برخوردار نشد که بتواند از اقتدار خود برای تأمین مصالح ملی بهره گیرد. بر کناری و قتل امیر کبیر که به القای اطرافیان صورت گرفت، موجب شد فرصت اصلاحاتی بنیادین فوت شود و از آن پس نیز هرگز فرصت اصلاحات اساسی تجدید نشد. مجدالملک، که رساله مجدییه را نزدیک به دو دهه پس از قتل امیر کبیر نوشته است، با تأکید بر معطل ماندن امور کشور ناصرالدین شاه را هم چون نخجیری تصویر می کند که در دام صیادان شاه شکار دربار و اطرافیان اسیر بود. اگر چه نوک پیکان حمله انتقادهای مجدالملک به سوی میرزا یوسف مستوفی الممالک، وزیر مالیه، بود، اما این انتقاد از میرزا یوسف مانع از آن نشده است که با حفظ احترام مقام شاه او را مصون از انتقاد نداند. سکوت ناصرالدین شاه این شبهه را به مردم القاء کرده بود که شاید افسون های وزیر مالیه و اطرافیان در شاه کارگر افتاده و شیطان آن چنان در جلد او رفته است که امید بستن به او طیره عقل می تواند باشد....

اندکی پیش از سال ۱۲۸۷، که مجدالملک رساله مجدییه را می نوشت، ناصرالدین شاه مقام صدارت عظمی را نیز خود بر عهده داشت، اما میرزا یوسف مستوفی الممالک که وزیر مالیه بود، در عمل، نقش صدراعظم را ایفاء می کرد و، البته، پس از مرگ مجدالملک به صدارت عظمای ناصرالدین شاه رسید....

نظام سیاسی ایران عصر ناصری نظامی خودکامه بود که شاه در آن تنها نهاد شمرده می شد. از این رو، در شرایطی که دست «ریاست کلیه» و کارگزاران حکومتی

دایر مدار اداره امور نبود؛ تدبیر امور کشور به دست وزیران ایرانی مانند خواجه نصیر طوسی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی بود که گره‌های کشورداری را به ناخن خردورزی می‌گشودند. از سوانح احوال این دو وزیر می‌دانیم که آنان تعلق خاطری نیز به عرفان داشتند و رساله‌هایی در عرفان نوشته بودند، اما سیاست آنان عین عرفان نبود، بلکه، برعکس، حدود و ثغور عرفان «خصوصی» آنان با گستره اداره عمومی کشور روشن بود و، بدین‌سان، نه عرفان آنان در کار ملک دخالت می‌کرد و نه تدبیر و تأمل در کار ملک مایه ابتدال عرفان می‌شد. در فرمانروایی قاجار عرفان فروشی، چونان حجابی بر تأمین منافع گروه‌های صاحب نفوذ، به یکی از شگردهای برخی از وزیران رسوا و ناکارآمد تبدیل شد. در آغاز سلطنت محمد شاه، به دنبال قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام کارها به دست وزیری افتاد که عرفان را حجاب شعبده‌بازی‌های خود قرار داده بود و از خلاف آمد عادت این که محمد شاه نیز تعلق خاطری به عرفان داشت و کرامات دروغین مرشد خود را موجب پیشرفت امور می‌دانست....

از شگفتی‌های حکومت در ایران که مجدالملک به آن اشاره می‌کند، این است که تدبیر امور مالی کشور به دست وزیری است که خود را در زنی ابدال و صورت او تاد، نه در سیرت ایشان، در آورده است. میرزا آقاسی نیز زیر خرقه زهد و درویشی زُناز مال و منال بسیار پنهان داشت و مجدالملک، به درستی، به نکته‌ای اساسی درباره عرفان مبتذل سده‌های متأخر در ایران اشاره کرده است که از ویژگی‌های آن پنهان کردن نفع، جاه‌طلبی و خودبینی در زیر خرقه آلوده دنیا‌داری و زهدفروشی بود....

وزیری که به مدد دکان‌داری عارفانه خود را برتر از شاه می‌داند، با تمسک به حیلۀ زهدفروشی کمر به نابودی آذربایجان و کردستان و از میان بردن ارتش بسته است تا جایی که او و کارگزاران اداری کشور، که باید نمایندگان مصالح ملی باشند، قلم‌بدستانی هستند که در

او که به تازگی واقع شده، آب را در دهن‌ها خشکانیده» و می‌افزاید: «در صورتی که سلوک ظلم‌کنندگان با پادشاه این باشد، با سایر مردم چه خواهد بود؟» بی‌توجهی مزمن شاه و طبقات حاکم، از سویی، و آگاهی‌های نخبگان ایرانی از نظام حکومتی کشورهای اروپایی و اندیشه سیاسی جدید، از سوی دیگر، موجب شد که بحران عصر ناصری ژرف‌تر از بحران‌های پیشین نظام حکومتی ایران باشد. از پی آمده‌های مهم ژرف‌تر شدن بحران در عصر ناصری توجه بی‌سابقه نخبگان ایرانی به ضرورت اصلاحات و دگرگونی‌های بنیادین در نظام حکومتی بود، اما دو مانع عمده راه را بر اصلاح‌طلبی و تجددخواهی می‌بست. نخست این که نظام استبدادی و شخص شاه مانع عمده‌ای بر سر راه اصلاحات بود و اگرچه ناصرالدین شاه گاهی به اصلاحات علاقه‌ای ابراز می‌کرد، اما اجرای اصلاحات جز در نظام حکومت قانون امکان‌پذیر نمی‌شد و حکومت قانون نیز مستلزم محدودیت قدرت خودکامه بود که شاه نمی‌توانست با آن موافقت داشته باشد. مانع دومی که بر سر راه اصلاحات و تجددخواهی قرار داشت و در عصر ناصری نیز به مانعی جدی تبدیل شد، دکان‌داری عارفانه برخی از صدراعظم‌ها بود که نظاره به عرفان مبتذل سده‌های متأخر را حجاب فساد و تباهی‌های خود قرار می‌دادند. به دنبال یورش مغولان برخی از شاهان ایلخانی تعلق خاطری به عرفان مبتذل پیدا کرده بودند، اما عرفان

○ خاستگاه نقادی مجدالملک از تباهی و

فساد حکومت ایران، ارزیابی درست او از سرشت التقاطی نظام سیاسی این کشور است که در گذر تاریخ و در جریان مهاجرت‌ها و یورش‌های پی‌درپی از هر قومی بخشی از تباهی‌های آن قوم را به جزئی از سرشت خود تبدیل کرده است.

○ مجدالملک مانند بسیاری از رجال اصلاح طلب زمان خود بر این باور بود که برای خروج از بن بست نابسامانی های ایران اجرای قانون شرع می تواند راه گشا باشد. اشاره مجدالملک به امکان اجرای قانون شریعت، به عنوان تنها راه برون رفت از بن بست نابسامانی های مزمن کشور، بسیار اجمالی است و او در رساله مجدیه به روشنی بیان نمی کند که چه دریافتی از قانون شرع و نحوه اجرای آن دارد. . . . دریافت او از شرع بیشتر از آن که ناظر بر شرع به معنای دقیق آن بوده باشد، به معنای استقرار نظامی حقوقی بود که فقدان آن از عمده ترین اشکالات ایران عصر ناصری به شمار می آمد.

مناصب حکومتی را به دیگر عرصه های حیات اجتماعی ایران تعمیم می دهد. ناسخ و منسوخ در «احکام ملّتی» که در عبارت او آمده، ناظر بر این واقعیت است که در نظام خود کامه به تبع فقدان نظام حقوقی نهادی برای اجرای عدالت وجود نداشت و محاکمات از روی اصول انجام نمی شد. هر فردی می توانست برای احقاق حق به یکی از حکام شرع مراجعه و حکمی دریافت کند، اما با فقدان اصول محکّمات و نظام حقوقی ثابت، پیوسته، امکان اخذ حکمی معارض با حکم نخست وجود داشت. این نکته را باید بیفزاییم که احکام ناسخ و منسوخ صرفاً اخلاقی موقتی در نظام حکومتی نبود، بلکه، به تدریج، به نظامی تبدیل شده و، در همه سطوح اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور، «نهادهای» ویژه خود را ایجاد کرده بود. می توان گفت که در نظام خود کامگی ایران، ناسخ و منسوخ، هم چون روحی در کالبد سلطنت مستقل و سامان نابسامانی آن

دوره فرمانروایی شاه مرید و وزیر مرشد تنها برای تأمین مداخل خود فرمان صادر می کنند و به تعبیر مجدالملک: «دسته ای هم از منشیان دست آموز، حواسی جمع و قلمی تیز کرده اند که به دستمزد خرابی آذربایجان و تمامی کردستان و بی نظمی قشون ایران، فرامین منصب و علاوة مواجب و نشان و خلعت بنویسند و رسومی بگیرند. خواه نفع دولت، خواه ضرر دولت. ایشان به مداخل خود رسیده باشند.» در شرایطی که شاه در غفلت و تغافل به تدبیر امور دل به تفریح و تفریح سپرده بود، وظیفه تقسیم مناصب و مقامات بر عهده وزیر و منشیان دست آموز او بود و آنان، برای به دست آوردن بیشترین مداخل، مناصب را به کسی واگذار می کردند که بیشتر از دیگران پرداخت کند. همین امر موجب می شد که پس از صدور حکم حکومت به نام کسی، فرد دیگری برای رسیدن به همان مقام بیش از نفر نخست پول پرداخت می کرد و منشیان حکم جدیدی صادر می کردند که حکم نخست را نسخ می کرد. مجدالملک درباره احکام ناسخ و منسوخ، که یکی از آفت های عصر ناصری بود، می نویسد: «احکام ملّتی و دولتی از اعتبار افتاده، يك حکم در دست کسی نیست که ناسخ آن در دست مدعی او نباشد». مجدالملک اصطلاح ملّتی را در تداول قدیم آن، به معنای احکام شرعی، به کار می برد که از محضر علما صادر می شد و او صدور احکام ناسخ و منسوخ در امور شرعی و حکومتی را از پی آمدهای حکومت خود کامه و فاقد قانون می دانست. در نظام خود کامه ایران نهادهای استوار و مبتنی بر نظام حقوقی پایدار وجود نداشت و در شرایطی که شاهی مقتدر، و البته، اصلاح طلب، در رأس امور قرار نداشت، از این فقدان نظام قانونی آسیب های فراوانی بر همه شؤون کشور می رسید. مناصب و شغل ها به افراد دارای صلاحیت داده نمی شد، بلکه به کسانی واگذار می شد که می توانستند مبالغی پول پرداخت کنند. این رسم کارگزاری دولت را از تاریخ دوره قاجار می دانیم؛ در جای دیگری از همین دفتر به وجوهی از آن اشاره خواهیم کرد، اما میرزا محمد خان آفت ناسخ و منسوخ در احکام

مراتب تباهی‌های نظام حکومتی ایران و عاملان آن ترتیب داده و اشاره‌هایی به مسئولیت‌های هر یک از آنان آورده است. چنان که گذشت، او مستوفی الممالک را بنده منافع خصوصی خود و گروه‌هایی از هیأت حاکمه می‌داند و بر آن است که جمع اطرافیان و دستیاران او کانون فساد و مسلخ مصالح ملّی ایران است. افزون بر این، مجدالملک شاه را، که در دوره‌هایی تن به قضا می‌داد و بیرون محدوده حرمسرای شاهی و نخجیرگاه سلطنتی را داخل در قلمرو کشور نمی‌دانست، علت مزمن تباهی ایران می‌داند و بارعایت جانب شاه، در نهایت، او را در صدر سیاهه رسوایی‌ها و تباهی‌ها قرار می‌دهد. از شاه و مستوفی الممالک که بگنیم، برخی از شریعتمداران نیز در صدر سیاهه مجدالملک قرار دارند و او بر آن است که اینان، به عنوان نایبان امام و پاسداران شریعت، در زمانی که نیاز مبرمی به راهنمایی و ارشاد آنان وجود داشت، از وظیفه خود طفره می‌رفتند...

میرزا محمد خان، که در یافتی خردگرای و مدنی از دیانت داشت، عالمان دین را راهیان «طریقت انبیاء» برای «پاسداری ملّت غراء» می‌دانست. به نظر او، در عصر ناصری، تباهی اخلاق بزرگان و نابسامانی‌های کشور به درجه‌ای رسیده بود که هیچ گروهی را پروای مصالح ملّی نبود. او به این نکته نیز التفات پیدا کرده بود که گروه‌هایی از اهل دیانت نه تنها به وظیفه‌ای که «تکالیف الهی» برای آنان معین کرده است، عمل نمی‌کنند، بلکه آنان، «به اقتضای وقت... تکلیفی تازه ایجاد کرده‌اند» و برای فرار از انجام تکلیف الهی عذرهایی می‌آورند که به گفته مجدالملک هیچ یک از آنها «در نظر اهل تحقیق پسندیده نیست». مبنای ارزیابی مجدالملک از علما نیز رسوخ تباهی اخلاق در همه طبقات اجتماعی و همه ارکان کشور است. او که بالا گرفتن نفاق در میان برخی از علما و غرق شدن آنان در نفسانیت را از آفت‌های بزرگ این فرقه می‌داند، آنان را به سه گروه تقسیم می‌کند. نخستین گروه از علما اهل مال و منال‌اند و یگانه فعالیت علمی آنان جعل حیلۀ شرعی برای معاملات

○ رساله مجدیه دو دهه‌ای پس از قتل نخستین راجل اصلاح طلب تاریخ جدید ایران، میرزا تقی خان امیر کبیر، نوشته شده که به دست اعتمادالسلطنه اول، حاجی علی خان فرشباشی، به انجام رسید. مجدالملک چنین بی‌رسمی‌ها و بی‌قانونی‌هایی را از پی آمده‌های نظام التقاطی ایران و فقدان نهادهای قانونی می‌داند...

در شرایطی که نظام حکومتی عقلائی و دریافت درستی از آن وجود نداشت، در نظامی التقاطی که قانون هیچ قومی در آن حاکم نبود، قتل وزیران و اصلاح طلبان حربه‌ای در دست هیأت حاکم و محافظه کاران بود تا بتوانند وضع موجود و منافع خود را پایدار نگاه دارند. مجدالملک می‌نویسد که «مشغولیت» مانع شده است که پیشوایان دولت دست به کاری زنند که «جامع حزم و مانع غرض» شود و عادت را ترک کنند که موجب مرض شده است.

بود و نظام خود کامه، در غیاب چنین «نهادی» نمی‌توانست پایدار بماند. مجدالملک، در ادامه سخن، با تعمیم آن حکم به همه عرصه‌های حیات اجتماعی، با طنز تلخ خود می‌گوید که حتی در نسخه‌های «اطباء نیز ناسخ و منسوخ به هم رسیده» و می‌افزاید: «اگر طبیبی ببیند، مریض به مداوای یکی از همگان او مقرون به صحت است، به استعمال دواهای ضد نسخه می‌دهد: به هلاکت بیمار مایل تر است تا به تمکین طبیب دیگر و تصدیق حذاقت او!»

میرزا محمد خان، در رساله مجدیه، سیاهه‌ای از

مجدالملک، غرق در جسمانیت است و جسمانیت را جانشین علم و روحانیت کرده است. هر يك از اینان، بی آن که اجازه‌ای از علمای بزرگ داشته باشند، محراب و منبری به انحصار خود در آورده و با مداخله‌های خود در رتق و فتق امور مدنی به دولتی در درون دولت تبدیل شده‌اند. سومین گروه بیشتر از آن که ترویج امور معنوی و روحانی را وجهه همت خود قرار دهد، اهل دنیا و مریدبازانی هستند که مصالح دینت را قربانی منافع مریدان می‌کنند. این گروه، که بر جسم و جان مریدان چیره‌اند، در مقایسه با دو گروه دیگر، از نفوذ بیشتری برخوردارند و، از این رو، نقش آنان در حیات اجتماعی نیز مضرتر است، زیرا اینان نه تنها در امور مدنی احکامی صادر می‌کنند، بلکه با حمایت اوپاش همراه خود آن‌ها اجراء نیز می‌کنند....

مجدالملک، چنان که از اشاره اجمالی فقره‌ای که

○ نظام سیاسی التقاطی ایران، که نخستین بار سراینده خردنامه ایرانی، حکیم ابوالقاسم فردوسی، به آن اشاره کرده و گفته بود که به دنبال حمله عربان و مهاجرت‌های ترکان، دوره‌ای نو در تاریخ ایران آغاز شده که در آن «سخن‌ها به کردار بازی» خواهد بود، تا پیروزی جنبش مشروطه خواهی مردم ایران ادامه یافت و آسیب‌هایی جدی بر کشور و اخلاق و رفتار مردم آن وارد کرد. جای شگفتی است که در تاریخ اندیشه در ایران، اشاره حکیم فردوسی هرگز جدی گرفته نشد و مورد تأمل قرار نگرفت و آن اشاره از محدوده شعر فارسی، که، به تدریج، به سخنانی به کردار بازی تبدیل شده بود، به گستره اندیشیدن فلسفی انتقال پیدا نکرد.

است. او با اشاره‌ای تلمیحی به ملا علی کنی از زمین‌داران بزرگ زمان خود، که از شمار ثروتمندترین و منتقدترین علمای این گروه بود، و ذکر صریح نام دو تن دیگر، می‌نویسد:

مرتبه اولی را مقتضیات علم و حلم و وقار یا حفظ ضیاع و عقار از همه کار باز داشته؛ زبانشان در کام است و ذوالفقار علی در نیام... اگر مظلومی به مُطاعیت و مرجعیت ایشان مُلتجی شود و چاره فوری بخواهد، چون ثمرات وجود خود را در غایت خفای می‌بینند، لاجرم، مُتظلم را به ظهور حضرت صاحب... تسلیم می‌دهند. فواید مرتبه اولی بالفعل مکایدی است که از سید محمد باقر جمارانی و ملا زین العابدین جهرمی در معاملات شرعی به کار می‌رود.

دومین گروه، که قشر سنتی و بی‌خبر از دگرگونی‌های دنیا و بی‌توجه به آن بودند، در مخالفت با افراط در دنیاداری گروه نخست اهل تفریط بودند و مقوله اساسی رویکرد آنان «احتیاط» بود، اما در رفتار آنان نیز تعارضی اساسی وجود داشت. به گفته مجدالملک، این گروه، که پیش از این، از بیم آن که مبادا آگاهی مردم از حقوق خود موجب فتنه و انتقاد از خودکامگی نظام، علتی برای «سست شدن عنان» آنان شود، در همه امور «احتیاط» پیشه کرده بودند، با آشکار شدن برخی بدعت‌های دینی و بی‌آمدهای اجتماعی آن‌ها، که در زمان ناصرالدین شاه موجب تضعیف اقتدار حکومت مرکزی شد، از سر فتنه‌جویی، به تحریک عوام می‌پرداختند و به بی‌نظمی در کشور و نفاق و تشمت در میان مردم دامن می‌زدند. اشاره مجدالملک به این گروه از شریعتمداران و عملکرد آنان اجمالی است، اما این نکته در رساله مجدییه دارای اهمیت است که نویسنده آن، از سویی، انشعاب‌های دینی را مانعی برای رشد آگاهی سیاسی می‌داند، و، از سوی دیگر، نقش این گروه از اهل دینت در حمایت از غوغاییان را امری منفی ارزیابی می‌کنند.... سومین گروه از اهل دینت، به نظر

از شریعت، عاملی بود که راه را بر هر گونه اصلاح اساسی می بست. تردیدی نیست که مجدالملک این نکته را از تجربه اصلاح طلبی خود دریافته بود و او، دو دهه ای پس از برکناری و قتل امیر کبیر، از نخستین کسانی بود که عدم امکان اصلاحات در درون نظامی خود کامه را به تجربه دریافت...

آن چه پیش از این درباره نقادی مجدالملک از شاه، کار گزاران حکومتی، گروه هایی از اهل شریعت، و تباهی های آنان، گفته شد، تنها به ظاهر نظر او و عاملان بلا واسطه تباهی های نظام حکومتی ایران اشاره دارد. اگر اشاره به تباهی نظام حکومتی ایران در رساله مجدییه تنها در این نقادی از عاملان خلاصه می شد، امروز، آن رساله اهمیت چندانی نمی داشت. اهمیت مجدالملک، به عنوان یکی از نخستین اصلاح طلبان تاریخ جدید ایران، و رساله او در تدوین نظریه ای برای اصلاح طلبی در این است که نقادی او از وضع موجود با تکیه بر اندیشه سیاسی کمابیش منسجمی انجام شده است و، از این حیث، به رغم این که تاکنون مورد بررسی جدی قرار نگرفته، در تاریخ اندیشه سیاسی جدید ایران جایگاه ویژه ای دارد. خاستگاه نقادی مجدالملک از تباهی و فساد حکومت ایران، ارزیابی درست او از سرشت التقاطی نظام سیاسی این کشور است که در گذر تاریخ و در جریان مهاجرت ها و یورش های پی در پی از هر قومی بخشی از تباهی های آن قوم را به جزئی از سرشت خود تبدیل کرده است. ایران، به عنوان پلی میان خاور دور و باختر، در منطقه ای حساس و پر مخاطره از دنیای قدیم قرار داشت. پی آمد عمده قرار گرفتن در گذرگاه باد بی نیازی خداوند به تعبیری که در جلد نخست همین دفتر از عطاء ملک جوینی آورده ایم - یورش های پی در پی اقوامی بود که در هم جواری این سرزمین گسترده زندگی می کردند و آن گاه که قدرت مرکزی دستخوش ضعف می شد، دست به چپاول می گشودند و از آن پس نیز رحل اقامت می افکندند که نمونه بارز آن مغولان بودند. مجدالملک در پرداختن رساله مجدییه به جایگاه

نقل کردیم، برمی آید، «علمای اعلام» را که مراجع طراز اول ایران و نجف بودند، استثنایی بر قاعده شریعتمداران دنیادار می داند و بر آن است که افراد این سومین گروه، بدون «اذن علمای اعلام به مرافعه شرعی» می پردازند و با وسیله قرار دادن «اوباش و رجالة شهر» کار دنیاداری خود را پیش می برند. مجدالملک، از تجربه خود در تدبیر امور کشور، به این نتیجه رسیده بود که ژرفای تباهی بیش از آن است که بتوان درمانی برای آن پیدا کرد. او، اگر چه علمای اعلام را استثنایی بر قاعده دنیاداری اهل دیانت دروغین می دانست و آنان را برای انجام تکلیف الهی خود فرامی خواند، اما در عین حال می دانست که اگر صدایی از میان آنان بلند و مصلحی پیدا شود، «حکم تکفیر» او از هر «دو محضر» اهل دولت و ملت صادر خواهد شد. همسویی اقدامات اهل دولت و ملت - در تداوم قدیمی آن - و نوعی همکاری غیر رسمی آنان موجب می شد که هر کوششی برای اصلاحات سیاسی در کشور محتوم به شکست باشد و چنان که مجدالملک، پایین تر، خواهد گفت، سوء استفاده

○ مجدالملک به این نکته ظریف اندیشه سیاسی جدید و، به زبان جدید، «دیالکتیک» هدف ها و ابزارها و به تعبیر ماکیاوولی، نسبت پیچیده میان «قانون های خوب» و «جنگ افزارهای خوب» توجه داشت و این فکر را به ناصرالدین شاه القاء می کرد که شاه - یار رئیس کشوری - که از اجرای عدالت ناتوان باشد، حتی اگر به ظاهر عادل باشد، عادل نیست. یگانه راه دفاع از عدالت، مانند دفاع از قانون، اجرای آن است، زیرا عدالت و قانونی که قابل اجرا نباشد، دفاع از آن نیز لقلقه لسانی پیش نخواهد بود.

○ از پی آمدهای نظام فاسدی که تبهکاری های مستوفی الممالک خاستگاه عمده آن به شمار می آمد و شاه نیز در پی خبری و بی توجهی خود به آن دامن می زد، رونق بازار عوام بود. سعدی، به خطا، گفته بود «محال است که هنر مندان بمیرند و بی هنران جای آنان گیرند»؛ نظام خود کامه سامان بی هنری است و جز با بی هنران و با تکیه بر آنان استوار نمی ماند، اما در عین حال، بی هنران خود بزرگترین دشمنان نظام خود کامه نیز هستند: معضل نظام خود کامه این است که نه بی پشتوانه بی هنران استوار می ماند و نه با آنان. مجدالملک عاملان رونق بازار عوام را «متحدثان بازار» می نامد و می نویسد که «متحدثان این بازار عوام را بر خواص رجحان نهاده، حق اعلام را ساقط نموده» اند.

روشنی بیان نمی کند که چه دریافتی از قانون شرع و نحوه اجرای آن دارد... دریافت او از شرع بیشتر آن که ناظر بر شرع به معنای دقیق آن بوده باشد، به معنای استقرار نظامی حقوقی بود که فقدان آن از عمده ترین اشکالات ایران عصر ناصری به شمار می آمد. مجدالملک نیز در دنباله بحث از نظام التقاطی ایران اشاره هایی به برخی از جنبه های ملموس این آفت می آورد. رساله مجدیه دو دهه ای پس از قتل نخستین رجل اصلاح طلب تاریخ جدید ایران، میرزا تقی خان امیر کبیر، نوشته شده که به دست اعتماد السلطنه اول، حاجی علی خان فراشبندی، به انجام رسید. مجدالملک چنین بی رسمی ها و بی قانونی هایی را از پی آمدهای نظام التقاطی ایران و فقدان نهادهای قانونی می داند... در شرایطی که نظام حکومتی عقلائی و دریافت

پرمخاطره ایران در گذرگاه باد بی نیازی خداوند و پی آمدهای آن توجه داشت و از همین امر به عنوان دیباچه ای بر توضیح خود سود جسته و بر این نکته تأکید کرده است که درد مزمن نابسامانی های ایران و نظام خود کامه آن نیازمند درمان اساسی تری است و جز از گذر توضیح تاریخی آن چه بر این سرزمین رفته است، ممکن نیست. او می نویسد:

«حکومت ایران نه به قانون ایران شبیه است نه به قاعده ملل دیگر. باید بگویم حکومتی است مرکب از عادات ترک و فرس و تاتار و مغول و افغان و روم و ترکمان، مخلوط و درهم، یک عالمی است علی حده، با هرج و مرج زیاد. در هر چندقصرنی یکی از ملوک طوایف مذکوره به ایران غلبه کرده، از هر طایفه ای عادت مکروهه و مذمومه در ایران باقی مانده؛ در این عهد همه آن عادات کاملاً جاری می شود.»

از نخستین سال های سلطنت ناصرالدین شاه تأکید بر ضرورت وجود قانون از عمده ترین مبانی نظری اصلاح طلبان بوده است. نخست، امیر کبیر بود که به پیامدهای نامطلوب فقدان قانون در ایران پی برد و پیشتر نیز گفته ایم که سفرنامه نویسان از مجرای مشاهدات خود در کشورهای بیگانه آشنایی اجمالی با حکومت قانون و نهادهای آن به هم رساندند و فقدان آن در ایران را از عمده ترین نقص های این کشور دانستند. مجدالملک مانند بسیاری از رجال اصلاح طلب زمان خود بر این باور بود که برای خروج از بن بست نابسامانی های ایران اجرای قانون شرع می تواند راه گشا باشد و از این حیث در دنباله سخن خود می نویسد: «اگر اجراء کنندگان این عادات بگویند: «حالت حالیه ما اجرای این عادات را اقتضاء می کند»، می گویم: «چرا حالت حالیه شما اجرای قانون شریعت را اقتضاء نمی کند که بهترین قانون هاست و در همه عصر می توان معمول داشت؟» اشاره مجدالملک به امکان اجرای قانون شریعت، به عنوان تنها راه برون رفت از بن بست نابسامانی های مزمن کشور، بسیار اجمالی است و او در رساله مجدیه به

خردنامه ایرانی، حکیم ابوالقاسم فردوسی، به آن اشاره کرده و گفته بود که به دنبال حمله عربان و مهاجرت‌های ترکان، دوره‌ای نو در تاریخ ایران آغاز شده که در آن «سخن‌ها به کردار بازی» خواهد بود، تا پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران ادامه پیدا کرد و آسیب‌هایی جدی بر کشور و اخلاق و رفتار مردم آن وارد کرد. جای شگفتی است که در تاریخ اندیشه در ایران، اشاره حکیم فردوسی هرگز جدی گرفته نشد و مورد تأمل قرار نگرفت و آن اشاره از محدوده شعر فارسی، که به تدریج، به سخنانی به کردار بازی تبدیل شده بود، به گستره اندیشیدن فلسفی انتقال پیدا نکرد. هزاره‌ای پس از او، مجدالملک، در آغاز دوران جدید تاریخ ایران، بار دیگر، به سرشت التقاطی نظام ایران اشاره کرد، اما به نظر نمی‌رسد که تاکنون نظام سیاسی ایران از این دیدگاه مورد بررسی قرار گرفته باشد. سوءاستفاده‌های مالی از مقام سیاسی به عنوان یکی از نمونه‌های بارز فساد پیوسته از آسیب‌های عمده نظام حکومتی ایران در دوره اسلامی بود. نظام خودکامه شاهان، شماری از وزیرانی که برای تأمین منافع خود و اطرافیان مصالح عالی راقربانی می‌کردند، همدلی و همراهی برخی از شریعتمداران با عوامل تباهی و بی‌خبری مردم از حقوق خود یا ناتوانی آنان در پیکار با تباهی نه تنها سبب نابسامانی‌ها بود، بلکه عامل تداوم آن‌ها نیز به‌شمار می‌آمد. در نظام خودکامه ایران جز شاه و، در دوره‌هایی، وزارت، نهاد دیگری وجود نداشت و، بدین سان، قدرت شاه، وزیران و اطرافیان بی‌آن که مانع و رادعی در برابر آنان وجود داشته باشد، در همه سطوح نظام اجتماعی ایران اعمال می‌شد. بسیاری از شاهان ایران، خربنده‌هایی بودند که به سلطنت می‌رسیدند و با خوی و عادت‌های خربندگی کشور را اداره می‌کردند. وانگهی، نظام خودکامه ایران، مانند هر نظام خودکامه دیگر، نظامی سخت بی‌بنیاد بود و کارگزاران حکومتی، البته به‌غریزه، بیش از دیگران از سستی بنیاد نظام حکومتی آگاهی داشتند و، از این رو، هیچ فرصتی را برای سوءاستفاده از مقام خود به رایگان از دست نمی‌دادند...

○ با قاجار، نظام سیاسی ایران، بیش از پیش، در سرآشیب انحطاط افتاد و افراد کاردان و رجال آگاه از مصالح عالی جای خود را به رجال در بند منافع شخصی دادند. کار مسخره‌پیشگان بالا گرفت و دلقک‌هایی مانند کریم شیرهای به افراد متنفذ دربار و نظام حکومتی تبدیل شدند، در حالی که گوش‌ها به شنیدن ندای اصلاح‌طلبانی مانند مجدالملک کر بود. زمانی که مجدالملک رساله خود را می‌نوشت، نابسامانی به جایی رسیده بود که ایران از بقیه‌السیف افراد کارآمد و کاردان خالی می‌شد.

درستی از آن وجود نداشت، در نظامی التقاطی که قانون هیچ قومی در آن حاکم نبود، قتل وزیران و اصلاح‌طلبان حربه‌ای در دست هیأت حاکم و محافظه‌کاران بود تا بتوانند وضع موجود و منافع خود را پایدار نگاه دارند. مجدالملک می‌نویسد که «مشغولیت» مانع شده است که پیشوایان دولت دست به کاری زنند که «جامع حزم و مانع غرض» شود و عادت‌های ترک کنند که موجب مرض شده است. مجدالملک، با تعمیم این اشاره اجمالی به گروه بزرگی از طبقه حاکم در ایران که به هر قیمتی مصالح ملی را فدای منافع خصوصی خود می‌کردند و با تأکید بر این نکته که نظام جور و بی‌تدبیری دیری است تا کشور را دستخوش نابسامانی کرده است، می‌نویسد: «ابنای جنس او، یعنی عاملین جور، بقای حکومت خود را در اجرای این عادات دیده‌اند و به اعدام مخلوق خدا مشغول‌اند. پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را هنوز مشغولیت مجال نداده تا در ترک این عادات، که جان و ناموس مردم را به هدر داده، تدبیری کنند که هم جامع جهات حزم و احتیاط باشد و هم مانع غرض و عناد.»

نظام سیاسی التقاطی ایران، که نخستین بار سراینده

نظام خود کامه سامان بی هنری است و جز با بی هنران و با تکیه بر آنان استوار نمی ماند، اما در عین حال، بی هنران خود بزرگ ترین دشمنان نظام خود کامه نیز هستند: معضل نظام خود کامه این است که نه بی پشتوانه بی هنران استوار می ماند و نه با آنان. مجدالملک عاملان رونق بازار عوام را «مُتَحَدِّثان بازار» می نامد و می نویسد که «متحدثان این بازار عوام را بر خواص رجحان نهاده، حق اعلام را ساقط نموده» اند. آن گاه، مجدالملک اضافه می کند که بی لیاقتی و بی تدبیری کار گزاران حکومتی کار را به جایی رسانده است که حتی کریم شیرهای، دلقک ناصرالدین شاه و البته یکی اعیان دربار او، می تواند از مدعیان فرماندهی کل قوا باشد...

در شرایطی که مناصب حکومتی به افراد صالحی سپرده نمی شد که می بایست با رعایت مصالح ملی به

○ مجدالملک به این نکته اساسی پی برده بود که اجرای اصلاحات با تدبیر نیم بند امکان پذیر نیست و سیاه زخم تباهی های نظام خود کامه ایران را - به تعبیر هگل در دفاع از اندیشه سیاسی ماکیاوولی - نمی توان با گلاب شست، بلکه تنها می توان عضو فاسد را قطع کرد. اصلاحات جز با کوتاه کردن دست «قصابان و همجنس بازان» ممکن نمی شد، اما در سنت دراز آهنگ تباهی های ایران سده های متأخر دوره اسلامی نظام سیاسی ایران جز بر ستون های بی بنیان اجماع و ائتلاف آن دو گروه استوار نبود. اجرای اصلاحات راستین نیازمند کندن ریشه های گندیده تباهی و از میان بردن جرثومه های فساد بود، اما، هر بار، سر رشته این کلاف به شخص شاه ختم می شد.

بیشتر گفتیم که رساله مجدیه، در عین حال، بیانیه ای سیاسی است و نویسنده آن نیز قصد داشت نسخه ای از آن را از نظر ناصرالدین شاه بگذراند و، از این رو، در ظاهر و نگاه نخستین چنین می نماید که جانب شاه را رعایت کرده باشد، اما در مواردی او به ذهن خواننده خود این نکته را القاء می کند که اگر چه صدای همه تباهی ها از حلقوم مستوفی الممالک صادر می شود، اما همه آن آواها از خود شاه است. در واقع، «عدل شاهنشاه»، در سخن مجدالملک، بیانی خطابی است تا به شاه بفهماند که عدل، اگر عدل باشد، نمی توان آن را به ظلم تبدیل کرد و این که مستوفی الممالک توان این کار را داشته، دلیلی بر این نکته است که از «عدل شاهنشاه» جز نامی بر آن نمانده است. هم چنان که حکومت قانون جز بر اقتدار مشروع نمی تواند مبتنی باشد، در نظام سلطنتی نیز عدل، اگر بخواهد اثری بر آن مترتب باشد، تنها از طریق اعمال اقتدار شاه و با پشتوانه آن می تواند اجراء شود. سخن گفتن از «عدل شاهنشاه»، بدون توجه به پشتوانه اقتدار شاه، در زمان مجدالملک، به همان اندازه نامعقول بود که دفاع از حکومت قانون، در نظام های جدید، بدون التفات به پشتوانه ابزارهایی که اقتدار ناشی از قانون برای اعمال قانون در اختیار رئیس دولت قرار می دهد. مجدالملک به این نکته ظریف اندیشه سیاسی جدید و، به زبان جدید، «دیالکتیک» هدف ها و ابزارها و به تعبیر ماکیاوولی، نسبت پیچیده میان «قانون های خوب» و «جنگ افزارهای خوب» توجه داشت و این فکر را به ناصرالدین شاه القاء می کرد که شاه - یا رئیس کشوری - که از اجرای عدالت ناتوان باشد، حتی اگر به ظاهر عادل باشد، عادل نیست. یگانه راه دفاع از عدالت، مانند دفاع از قانون، اجرای آن است، زیرا عدالت و قانونی که قابل اجرا نباشد، دفاع از آن نیز لقلقه لسانی بیش نخواهد بود. از پی آمده های نظام فاسدی که تبهکاری های مستوفی الممالک خاستگاه عمده آن به شمار می آمد و شاه نیز در بی خبری و بی توجهی خود به آن دامن می زد، رونق بازار عوام بود. سعدی، به خطا، گفته بود «محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای آنان گیرند»؛

کاردان سپردن تعریف می‌شد. در نظام خودکامه ایران شاه خود «نظام» به‌شمار می‌آمد و نخستین خویشکاری او حفظ مراتب و اختلاف و نظارت بر حسن اجرای عدالت بود. با قاجار، نظام سیاسی ایران، بیش از پیش، در سرایشب انحطاط افتاد و افراد کاردان و رجال آگاه از مصالح عالی جای خود را به رجال در بند منافع شخصی دادند. کار مسخره‌پیشگان بالا گرفت و دلک‌هایی مانند کریم‌شیره‌ای به افراد متنفذ دربار و نظام حکومتی تبدیل شدند، در حالی که گوش‌ها به شنیدن ندای اصلاح‌طلبانی مانند مجدالملک کر بود. زمانی که مجدالملک رساله خود را می‌نوشت، نابسامانی به جایی رسیده بود که ایران از بقیة‌السیف افراد کارآمد و کاردان خالی می‌شد، در حالی که در برابر عامه مردم، و البته بخش بزرگی از اهل نظر، راهی جز مهاجرت وجود نداشت. هنرمندان می‌رفتند و بی‌هنران به رتق و فتق امور می‌پرداختند و آنان که نه در شمار هنرمندان رفته بودند و نه در شمار بی‌هنران در رأس کارها از مردمان به کوه و به دشت می‌گریختند و از اجتماع انسانی به عالم حیوانی پناه می‌بردند...

نظام خودکامه ایران عصر ناصری در ادامه سنت دراز آهنگ سفله‌پروری خودکامگی کهن ایران دوره اسلامی، نظام بی‌هنران در رأس کارها و جولان‌گاه «همجنس‌بازان و قصابانی بود که بر سر تقسیم لاشه‌ای به هم می‌جنگیدند». رساله مجدیه میرزا محمدخان مجدالملک بیانیه‌ای علیه اجماع و ائتلاف همین «همجنس‌بازان و قصابان» و سیاهه تباهی‌های بی‌هنرانی است که وظیفه‌ای جز قربانی کردن مصالح ملی در مسلخ منافع حقیر شخصی نداشتند. بی‌خبری و جهل شاه به آداب حکومت و این که او دست‌عمال حکومتی را در چپاول مردم باز گذاشته بود تا حجابی بر تباهی‌های او باشد، راه را بر تباهی‌های بسیار عمال حکومتی باز می‌کرد و بر نابسامانی‌های کشور می‌افزود. حکامی که بر عمل ولایات گماشته می‌شدند، در عرف رسمی «خوب از عهده بر می‌آمدند» و معنای این عبارت جز

تدبیر امور بپردازند، به تعبیر مجدالملک، «مبلغ ثمن به حاکم رد و قبول» بازار حراج مناصب دولتی تبدیل شده بود. مجدالملک، به فراست، به این نکته پی برده بود که، از سویی، بی‌خردی چنان بر نظام سیاسی ایران حاکم شده است که کریم‌شیره‌ای در زی عقلای دربار در آمده است و، از سوی دیگر، مشاغل و مناصب چنان منزلت خود را از دست داده‌اند که حتی دلک شاه پذیرفتن آن مناصب را دون شأن خود می‌دانند. در اندیشه سیاسی قدیم ایران، سامان سیاسی مبتنی بر مراتب، مدارج و اختلاف‌های میان اصناف مردم بود و هر شخصی با توجه به مرتبه اجتماعی و کاردانی خود به آن مناصب گمارده می‌شد. در این سامان سیاسی عدالت با توجه به این اختلاف مراتب و کاردانی و کار به

○ نظام خودکامه چنان پتیاره‌ای است که حتی اگر با حجاب باور و آیینی آمده باشد، تاب مستوری نمی‌آورد و دیری نمی‌پاید که تباهی‌های خود را هویدا می‌کند. شالوده پتیاره خودکامگی، تباهی‌ها و منافع اقتصادی است و هیچ نظام خودکامه‌ای را نمی‌شناسیم که متولیان آن حرامیان نبوده باشند. سبب این که نظام‌های خودکامه را به آسانی نمی‌توان اصلاح کرد و این که در نظام‌های خودکامه راه انقلاب از اصلاح هموارتر است، این است که شیشه عمر حرامیان را سنگی خطرناک‌تر از قطع منافع آنان نیست و نظام خودکامه جز با تکیه بر خربنده‌هایی که به صورت و سیرت حرامیان درآمده‌اند، بر جای نمی‌ماند. از این رو، گام نخست و بلند در راه ناهموار اصلاحات بریدن شریان منافع حرامیان است و جز از مجرای آن نیز امکان پذیر نمی‌شود.

○ مجدالملک با تکیه بر دریافت هوشمندانه‌ای که از تأمل در تاریخ خود کامگی پیدا کرده بود، و بازدن آن هوشمندی به محک سنت اندیشه در ایران، می دانست که اصلاحات نمی تواند صرف اصلاح سیاسی باشد و در نظام‌های خود کامه پیوستگی اقتصاد و سیاست چنان است که تأکید بر وجه سیاسی - که تنها می تواند راه انقلاب را هموار کند - جز به معنای عزل نظر از اجرای اصلاحات نخواهد بود. آن که دریافت روشنی از نسبت میان سیاست و اقتصاد نداشته باشد، نمی تواند ریشه‌های تباهی را نابود کند؛ چنین اصلاح طلبی، اگر اهل غرض نباشد، لاجرم، اهل مماشات است و اجرای اصلاحات توأم با مماشات، چنان است که بخواهند تن بیمار مبتلا به سیاه زخم را به گلاب بشویند و عضورا قطع نکنند.

سنگی خطرناک تر از قطع منافع آنان نیست و نظام خود کامه جز با تکیه بر خربنده‌هایی که به صورت و سیرت حرامیان در آمده‌اند، برجای نمی ماند. از این رو، گام نخست و بلند در راه ناهموار اصلاحات بریدن شریان منافع حرامیان است و جز از مجرای آن نیز امکان پذیر نمی شود. میرزا محمد خان مجدالملک که با بسیاری از ظرایف نظام‌های خود کامه آشنایی ژرفی به هم رسانده و دریافت روشنی از راز بقای حرامیان و نسبت میان خود کامگی و حرامی گری پیدا کرده بود، به فراست، می دانست که اجرای اصلاحات جز با بریدن بند ناف منافع حرامیان از نظام خود کامه ممکن نخواهد شد. مجدالملک با تکیه بر دریافت هوشمندانه‌ای که از

«استعمال نمودن آلت جارحه و حره زهر آلود و استعمال آن در نهب و غارت رعیت» نبود. به گفته مجدالملک، اگر حاکمی دو برابر مالیات رسمی حکومتی از رعیت وجوهات دریافت نمی کرد - یا به تعبیر رساله مجدیه به «قدر طمع حاکم» - با وارد کردن تهمت بابی گری، که به معنای الحاد و بی دینی بود، «رشته جان رعیت بی چاره» را پاره می کرد. مجدالملک می نویسد که چنین آدابی حتی در میان انسان‌های اولیه‌ای که در جزایر نویافته اقیانوس کبیر زندگی می کنند، جاری نیست. . . .

رساله مجدیه بیانیه‌ای در دفاع از ضرورت اصلاحات عاجل است، اما به مقیاسی که مجدالملک در توصیف علل تباهی‌های ایران پیش می رود، به ژرفایی که ریشه‌های تباهی ایران در آن نفوذ کرده است، بیشتر پی می برد. مجدالملک به این نکته اساسی پی برده بود که اجرای اصلاحات با تدبیر نیم بند امکان پذیر نیست و سیاه زخم تباهی‌های نظام خود کامه ایران را - به تعبیر هگل در دفاع از اندیشه سیاسی ماکیاوولی - نمی توان با گلاب شست، بلکه تنها می توان عضو فاسد را قطع کرد. اصلاحات جز با کوتاه کردن دست «قصابان و همجنس‌بازان» ممکن نمی شد، اما در سنت دراز آهنگ تباهی‌های ایران سده‌های متأخر دوره اسلامی نظام سیاسی ایران جز بر ستون‌های بی بنیان اجماع و ائتلاف آن دو گروه استوار نبود. اجرای اصلاحات راستین نیازمند کندن ریشه‌های گندیده تباهی و از میان بردن جرثومه‌های فساد بود، اما، هر بار، سر رشته این کلاف به شخص شاه ختم می شد. نظام خود کامه چنان پتیاره‌ای است که حتی اگر با حجاب باور و آیینی آمده باشد، تاب مستوری نمی آورد و دیری نمی‌پاید که تباهی‌های خود را هویدا می کند. شالوده پتیاره خود کامگی تباهی‌ها و منافع اقتصادی است و هیچ نظام خود کامه‌ای را نمی شناسیم که متولیان آن حرامیان نبوده باشند. سبب این که نظام‌های خود کامه را به آسانی نمی توان اصلاح کرد و این که در نظام‌های خود کامه راه انقلاب از اصلاح هموار تر است، این است که شیشه عمر حرامیان را

سیاه زخم را به گلاب بشویند و عضو را قطع نکنند. بیشتر اشاره کرده ایم که نوک پیکان حمله مجدالملک به سوی ناصرالدین شاه نیست، بلکه عمال حکومتی یا حرامیان است. او، که بیشتر از آن که انقلابی آشوب طلب یا اصلاح طلبی اهل مماشات باشد، اصلاح طلبی پیگیر و راستین بود، داهیانه، به این نکته ظریف پی برده بود که انتقاد از شاه راه آشوب طلبی و ماجراجویی راهموار می کند، هم چنان که پر خاشجویی های ماجراجویی مانند سید جمال اسدآبادی نتیجه ای نداشت و پیرو ساده لوح و آشوب طلب او نیز دست به خون ناصرالدین شاه آلود، اما درخت اصلاحات از آن خون بارور نشد. پس از پیروزی جنبش مشروطه خواهی مردم ایران نیز آشوب طلبی آسیب هایی جدی بر مشروطیت وارد کرد و آفتی بود که بر نهال نهادهای نوپای حکومت قانون در ایران افتاد. در اندیشه سیاسی مجدالملک، اصلاح طلبی، حد وسط میان افراط آشوب طلبی و تفریط مماشات در حجاب شعارهای اصلاح طلبی است و خود او، در رساله مجدیبه، بی آن که به صرف جنبه های سیاسی اصلاح طلبی بپردازد، کوشیده است تا با نشان دادن ریشه های تباهی راه اصلاح ریشه ای راهموار کند. از این رو، مجدالملک، با این که خود از رجال حکومتی بود، بدون مماشات با نموده های تباهی، سیاهه ای از حرامیان را آورده و به آسیب هایی که از آنان به دولت و ملت وارد می شد، اشاره کرده است. در نظام خود کلامه ای که شاهی یکسره بی خیر در رأس آن قرار داشت، ائتلاف حرامیان و عمال دولتی و اجماع همجنس بازان و قصابان کار را به جایی رسانده بود که پناه بردن از ستم حاکمان ایالت ها به ریاست کلیه و دیوان مظالم او از «بیم مور در دهن اژدها» شدنی بیش نبود و آن گاه که کسی از آن به این پناه می برد، می توانست به قدر و منزلت «کفن دزد اولی» بی برسد. . . .

مجدالملک، به رغم این که رجلی معتدل بود، اما اهل تدبیرهای بنیادین نیز بود. امروزه، اصلاح طلبی را عین اعتدال و اعتدال را، به بهانه رعایت مصالح، با مماشات با بسیاری از نموده های تباهی یکی می دانند، غافل از این که

○ امروزه، اصلاح طلبی را عین اعتدال و اعتدال را، به بهانه رعایت مصالح، با مماشات با بسیاری از نموده های تباهی یکی می دانند، غافل از این که اصلاح طلبی راستین و پیگیر جز با شناخت ریشه های تباهی و از میان بردن آن ها امکان پذیر نمی شود. اعتدال اصلاح طلبانه مماشات نیست، عدم مماشات اصلاح طلبانه با افراط های تبه کارانی است که کوشش می کنند راه اصلاحات را مسدود کنند. میانه روی با حرامیان افراطی، مماشات با آن ها و، لاجرم، ضایع کردن حقوق کسانی است که دزدان سرگردنه جان و مال آنان را به غارت برده اند. در منطق اصلاح طلبی راستین، به گونه ای که مجدالملک می فهمید، حتی اگر به مصالحی بتوان با حرامیان جان و مال مردم مصالحه کرد، مماشات با غارتگران بیت المال و افراط های ضایع کنندگان مصالح ملی و جهی نمی تواند داشته باشد.

تأمل در تاریخ خود کامگی پیدا کرده بود، و بازدن آن هوشمندی به محک سنت اندیشه در ایران، می دانست که اصلاحات نمی تواند صرف اصلاح سیاسی باشد و در نظام های خود کلامه پیوستگی اقتصاد و سیاست چنان است که تأکید بر وجه سیاسی - که تنها می تواند راه انقلاب راهموار کند - جز به معنای عزل نظر از اجرای اصلاحات نخواهد بود. آن که دریافت روشنی از نسبت میان سیاست و اقتصاد نداشته باشد، نمی تواند ریشه های تباهی را نابود کند؛ چنین اصلاح طلبی، اگر اهل غرض نباشد، لاجرم، اهل مماشات است و اجرای اصلاحات توأم با مماشات، چنان است که بخواهند تن بیمار مبتلا به

ملّی و منافع خصوصی توجه داشت و اندیشه اصلاح طلبی خود را با تکیه بر دریافتی از آن نسبت‌های ظریف سامان می‌داد. او، به فراست، به پیچیدگی‌ها و ظرافت‌هایی التفات پیدا کرده بود که جایی در اندیشه سیاسی سنتی ایران نداشت، اما نمی‌توان گفت که از واقعیت‌های تاریخی ایران بیگانه بود.

در نظام سنتی ایران، شاه عامل نظم و نسق کشور بود، همه رشته‌های دستگاه اجرای عدالت به دست او ختم می‌شد و خود او، که در رأس دستگاه اجرای عدالت قرار داشت، بر حسن اجرای آن نیز نظارت می‌کرد. در دوره‌هایی که شاهی دادگر ظهور می‌کرد، با اجرای عدالت نوعی از «حکومت مبتنی بر قانون» پدید می‌آمد و نهاد دادگستری شالوده‌ای کمابیش استوار پیدا می‌کرد، اگر چه در تاریخ سیاسی ایران دولت نهاد دادگستری پیوسته مستعجل بود و شالوده آن، هرگز، چندان استوار نشد که نظامی پایدار و بسامان استقرار یابد. پیش از پیروزی جنبش مشروطه خواهی مردم ایران یگانه نهاد

اصلاح طلبی راستین و پیگیر جز با شناخت ریشه‌های تباهی و از میان بردن آن‌ها امکان‌پذیر نمی‌شود. اعتدال اصلاح طلبانه مماشات نیست، عدم مماشات اصلاح طلبانه با افراط‌های تبه‌کارانی است که کوشش می‌کنند راه اصلاحات را مسدود کنند. میان‌روی با حرامیان افراطی، مماشات با آن‌ها و، لاجرم، ضایع کردن حقوق کسانی است که دزدان سرگردنه جان و مال آنان را به غارت برده‌اند. در منطق اصلاح طلبی راستین، به گونه‌ای که مجدالملک می‌فهمید، حتی اگر به مصالحی بتوان با حرامیان جان و مال مردم مصالحه کرد، مماشات با غارتگران بیت‌المال و افراط‌های ضایع‌کنندگان مصالح ملّی و جهی نمی‌تواند داشته باشد. اصلاح طلبان چگونه می‌توانستند با حرامیان، که به گفته میرزا محمدخان حتی مرده رازنده می‌کردند تا بار دیگر گرفتار عذاب کنند، مماشات کنند. او با رعایت جانب اعتدال و میان‌روی، به تصریح، حرامیان را کرم‌هایی می‌خواند که از آب‌شخور «ریاست کلیه» سیراب می‌شوند و به «اعدام و نفی» آنان فتوا می‌دهد....

بدیهی است که رجل میان‌رو و اصلاح طلبی مانند مجدالملک «اعدام و نفی» را در معنای شرعی آن به کار نبرده است؛ برعکس، او، بی آن که خشونت را ترویج کند، به ریشه‌های تباهی توجه داشت و اصلاحات را رفتن به ریشه‌های تباهی می‌دانست و بر آن بود که جز با نفی ریشه‌های تباهی نمی‌توان به پیکار با آن‌ها برخاست. نفی خشونت، به عنوان مذهب مختار، نوعی گردن گذاشتن به مماشات با کسانی است که به خشونت دامن می‌زنند. نفی خشونت، از میان برداشتن خشونت نیست، بلکه به تعبیر مجدالملک، «اعدام و نفی» ریشه‌های خشونت است که تبه‌کاران به آن دامن می‌زنند و نفی‌کنندگان ساده لوح خشونت نیز در دام آنان می‌افتند. این نکته در اهمیت رساله مجدیه اثر میرزا محمدخان مجدالملک بس که او، به دور از ایدئولوژی‌های رایج و با تکیه بر شناختی ژرف از سرشت نظام‌های خودکامه و حرامیان آن، به نسبت‌های ظریف میان‌روی و خشونت، افراط و تفریط، مصالح

○ بیشتر رجال ایران، دجالانی بودند که خیر خود می‌راندند و، تا جایی که در توان داشتند، مال مردم می‌بردند... تملق، پیوسته، یکی از مهم‌ترین آفت‌های نظام‌های خودکامه بوده است، اما در این مورد نیز دربار ناصرالدین شاه یکی از نمونه‌های بارز تن در دادن شاه به تباهی‌های کارگزاران و همدلی او با آنان است. مجدالملک که قشونی را توصیف می‌کند که سر باز آن دست در یوزگی را به پلی برای گذاشتن از آبروی خود تبدیل کرده بود، از چاپلوسانی نیز نام می‌برد که قشون ایران را در نظر شاه برتر از ارتش انگلیس و فرانسه جلوه می‌دادند.

دیگر طبقات مردم ایران می‌داند و می‌گوید که سپاهی پیوسته گرفتار دو دشمن گرسنگی و عریانی است و در انتظار شهادت، «به امید وجه برات»، روزی هزار بار می‌میرد و زنده می‌شود....

در میان نهادهایی که راه تکوین دولت جدید را هموار کرد، دو نهاد دارایی و ارتش اهمیت ویژه‌ای داشت. در دار السلطنه تبریز کوشش‌هایی برای ایجاد این دو نهاد صورت گرفت و از آن پس نیز در دورهٔ صدارت عظمای امیر کبیر دنبال شد، اما نخست با مرگ ناپهنگام عباس میرزا و آن گاه با قتل امیر کبیر تطفهٔ در حال تکوین این نهادهای حکومتی جدید نیز خفه شد و اصلاحات در بن‌بست بی‌خبری و ناکار دانی شاه و کارگزاران حکومتی رانده شد. مجدالملک، در رسالهٔ مجدییه، وجوه گوناگون انحطاط تاریخی ایران را مورد بررسی قرار داده است، اما آنچه نظر خوانندهٔ امروزی را بیشتر جلب می‌کند، تأکید این رجل آگاه بر نارسایی‌های دو نهاد دارایی و ارتش و ضرورت اصلاحات عاجل در آنهاست. تردیدی نیست که اشارهٔ مجدالملک به کارشکنی‌ها و سودجویی‌های مسکین کارگزاران حکومتی ایران به‌عنوان مانعی بر سر راه اصلاحات اساسی است، اما او که کمتر نقش مخرب ناصرالدین [شاه] را برجسته می‌کند، در بحث از گسسته بنیانی ارتش ایران شاه را عامل عمدهٔ آن می‌داند و می‌نویسد که «در پادشاه غفلتی به هم رسیده که تا مجبور نشود، مشکل در مقام علاج این کار برآید».

به گواهی مجدالملک، سربازان ارتشی که امیر کبیر بسامان کرده بود، در نیمهٔ دوم سلطنت ناصرالدین شاه از فرط بی‌چیزی دست در یوزگی به مردم دراز می‌کردند و اگر حمیت و شفقت مردم شامل حال آنان نمی‌شد، در مواردی، بیم آن می‌رفت که گرسنگی آنان را از پا درآورد. سربازان ارتش ایران، مانند رعیت این کشور، بر اثر سوءمدیریت و «تحمیلات ناگوار» کارگزاران حکومتی در وضعی بودند که به گفتهٔ مجدالملک هم چون «مریض‌های بی‌بضاعت که مرگ را برای راحت روح

اجرای عدالت در دست و انحصار علما بود و دادگاه‌های عرفی نیز که در دورهٔ قاجار ایجاد شد، چنان پیوندهایی با کارگزاران حکومتی داشت که اجرای عدالت را ناممکن می‌کرد. اجرای عدالت نیازمند نظامی حقوقی، نهادی مستقل از دولت و هیأت دادرسانی کاردان و امین بود، اما مجدالملک بر آن بود که «نفسانیت و غرض، خصم عدل و نصفت است [و] تادم مرگ در طبیعت معمرین ایران مخمر است» و این نفسانیت و غرض تیشه‌ای بود که بر ریشهٔ نهال اجرای عدالت فرود می‌آمد. به گونه‌ای که پیشتر از رسالهٔ مجدییه دربارهٔ همکاری گروه‌هایی از اهل دیانت و حکومتیان آوردیم، در عصر ناصری همدستی حاکمان شرع، که در صورت اهل دیانت بودند، اما نه در سیرت ایشان، و عرف نیز خود آفتی بزرگ بود و همین امر موجب می‌شد که دادخواهانی که پیوندهایی با طبقهٔ حاکمه نداشتند، در مراجعه به محاکم نتوانند از حقوق خود دفاع کنند....

بیداد کارگزاران حکومتی تنها به عامهٔ مردم تحمیل نمی‌شد. به گفتهٔ مجدالملک بر سپاهیان نیز همان می‌رفت که بر رعیت. او حتی نظامیان را مظلوم‌تر از

○ حیثیت و اعتبار خارجی نظام خود کامه عین سیاست داخلی آن است. از ژرفای نظام خود کامه جز گنداب تباهی نمی‌تراود و این گنداب نه تنها هوای درون کشور را به تعفن می‌آلاید، بلکه تاریخ‌های اعتبار و حیثیت خارجی کشور جریان پیدامی‌کند و آن ریشه‌ها را می‌خشکاند. مجدالملک، مانند همهٔ وطن‌خواهان زمان خود، به اعتبار جهانی کشور توجهی ویژه نشان می‌داد و نظام خود کامه را مایهٔ بر باد رفتن آبروی ایران می‌دانست.

○ حکومت خود متولی ارشاد فرهنگی مردم بود و هیچ روزنامه و کتابی بدون ممیزی و صوابدید عاملان حکومتی اجازه انتشار نمی یافت و همین امر موجب می شد که در بسیاری از نشریه های ایران هیچ مطلب روشنگری انتشار نیابد. مجدالملک در اشاره ای به عدم سودمندی نشریه های ایران این پرسش را مطرح کرد که «متبعین دولت ها از این روزنامه ها چه بهره خواهند برد؟» و هم او بر آن بود که در نشریه های ایرانی به «ردایلی» از اخلاق ایرانیان اشاره می شود «که در جمیع دول و ملل، اسباب سُخریه و تخطئه دولت ایران شده و در اقطار عالم شهرت یافته» است. از سویی، در نظام خود کامه انتشار روزنامه های آزاد ممکن نبود، از سوی دیگر، شالوده اخلاق روزنامه نگاری در ایران چنان استوار نشده بود که روزنامه نگاران بتوانند الزامات حرفه خود را دریابند. وانگهی، مداخله دائمی متولیان عفت عمومی، که خود را امانتداران اخلاق در جامعه می دانستند، مانعی در راه انتشار مطبوعات آزاد بود.

شده بود، کارگر نمی افتاد. مجدالملک به این لطیفه ظریف تاریخ ایران توجه پیدا کرده بود که پی آمد سستی و ضعف در ارکان ارتش ایران جز به معنای تجزیه آن نمی تواند باشد. ایران، به لحاظ جغرافیای سیاسی، در منطقه ای قرار گرفته بود که جز دشمن نداشت و مجدالملک به فاجعه ای محتوم هشدار می داد، اما گوشی شنوای پیدا نمی شد و دستی کار آ و توانا از آستینی بیرون

خود از وسایل حسنه می دانند»، دست دعا به آسمان داشتند و مرگ خود را طلب می کردند، در حالی که تباهی چنان در رگ و پی نظام سیاسی ایران ریشه دوانده بود که هر کوشش برای اصلاح سطحی نیز به سرکنگبینی تبدیل می شد که بر صفرای تباهی های کارگزاران می افزود. دزدی جیره و مواجب سربازان به جایی رسید که ناصرالدین شاه امینی برای رسیدگی تعیین کرد....

در ایران عصر ناصری، به جای آن که دو نهاد داری و ارتش کانون نو سازی و اصلاح نظام حکومتی باشد، به لانه تباهی های بیکران تبدیل شده بود و شگفت آن که این تباهی به جایی رسیده بود که هیچ امینی بر آن ها گماشته نمی شد که پس از اندک زمانی به دزد سرگردنه تبدیل نشود. بی خبری شاه و ناکاردانی او، از بالا، به تباهی دامن می زد و این تباهی چونان گندابی در همه ارکان نهادهای حکومتی جریان پیدا می کرد. مجدالملک کشوری را توصیف می کند که مرداب فساد و تباهی بود و گستره فساد در ارکان ارتش آن تنها با ژرفای تباهی های نهاد داری قابل مقایسه بود.... این نکته از شگفتی های تاریخ ایران است که رجالی، هرگاه کشور بر لبه پرتگاه قرار گرفته، کارگزاران را به خطرات آن هشدار داده اند، اما شگفت انگیز تر این که هرگز گوشی شنوای پیدا نشده است. در تاریخ ایران، پیوسته، فاصله میان دریافت های درست و بموقع برخی از رجال اصلاح طلب و بی خبری کارگزاران چندان بود که، البته، آن چه به جایی نمی رسید فریاد اصلاح طلبان بود.... مجدالملک با آشنایی هایی که با ارتش و شیوه های نادرست مدیریت آن به هم رسانده بود، به این نکته پی برده بود که ارتش ایران توان رزمی خود را از دست داده است و چنان که خطری کشور را تهدید کند، ارتش کاری از پیش نخواهد برد. تجربه تلخ فروپاشی ایران به دنبال شکست ایران در جنگ های ایران و روس، شکست ارتش محمد شاه و تجزیه برخی از ایالت های آن روح رجال وطن خواه و اصلاح طلب را می آزد، اما نفس گرم آنان در آهن سرد بی خبری و بی لیاقتی شاه و فساد کارگزاران، که مزمن

نام او مخلد نشود، دست کم، به عنوان شاعر در تذکره‌ها جاودان بماند. لاجرم، کارها به دست نادانان مغرض و دزدان سرگردنه افتاده بود که به گفته مجدالملک برخی از آنان، بویژه ریاست، کلیه حتی توان نظم دادن به علیق الاغ‌های یوسف آباد را - که ملک میرزا یوسف خان مستوفی الممالک بود - نداشتند. بیشتر رجال ایران، دجالانی بودند که خر خود می‌رانند و، تا جایی که در توان داشتند، مال مردم می‌بردند... تملق، پیوسته، یکی از مهم‌ترین آفت‌های نظام‌های خودکامه بوده است، اما در این مورد نیز دربار ناصرالدین شاه یکی از نمونه‌های بارز تن در دادن شاه به تباهی‌های کارگزاران و همدلی او با آنان است. مجدالملک که قشونی را توصیف می‌کند که سرباز آن دست در یوزگی را به پلی برای گذشتن از آبروی خود تبدیل کرده بود، از چابلسانی نیز نام می‌برد که قشون ایران را در نظر شاه برتر از ارتش انگلیس و فرانسه جلوه می‌دادند...

حیثیت و اعتبار خارجی نظام خودکامه عین سیاست داخلی آن است. از ژرفای نظام خودکامه جز گنداب تباهی نمی‌تراود و این گنداب نه تنها هوای درون کشور را به تعفن می‌آلاید، بلکه تاریخ‌های اعتبار و حیثیت خارجی کشور جریان پیدا می‌کند و آن ریشه‌ها را می‌خشکاند. مجدالملک، مانند همه وطن‌خواهان زمان خود، به اعتبار جهانی کشور توجهی ویژه نشان می‌داد و نظام خودکامه را مایه بر باد رفتن آبروی ایران می‌دانست. در نیمه دوم سده نوزدهم با گسترش شبکه‌های مواصلاتی که به دنبال اختراع وسایل ارتباطی جدید امکان پذیر شده بود و بسط مناسبات جهانی که رفت و آمد سفیران و فرستاده‌های رسمی از پی آمدهای مهم آن بود و بویژه گسترش دامنه انتشار رسانه‌های جمعی که روزنامه‌ها مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌آمد، انتشار اخبار با شتاب روز افزون امکان پذیر می‌شد و هر اتفاقی که در کشوری به وقوع می‌پیوست، از چشم جهانیان پنهان نمی‌ماند. در دوره باستان، کسانی که آنان را «منهیان» یا «چشم و گوش شاه» می‌نامیدند، ناهنجاری‌های اجتماعی را به شاه گزارش می‌کردند و

○ وجه ایجابی اصلاحات از جنبه سلبی آن اهمیت بیشتری دارد و امری بس خطیر است، زیرا همگان تباهی‌ها در جامعه را می‌بینند و به طور طبیعی آن‌ها را نامطلوب می‌یابند، اما راه‌های پیکار با آن را نمی‌دانند. پی بردن به ریشه‌های تباهی و علل و اسباب آن، موضوع علمی است که در عصر ناصری هنوز جدی گرفته نشده بود. بسیاری از ایرانیان تصور می‌کردند که علم اداره کشور خزفی است که در دسترس همگان قرار دارد و از این نکته غافل بودند که علم سیاست و اقتصاد جدید را نمی‌توان به هیچ یک از علوم قدیم تقلیل داد و غفلت - اگر نخواهیم بگویم، جهل - ایرانیان از دانش‌های جدید، در آغاز دوران جدید، موجب وارد شدن آسیب‌های جدی بر کشور بوده است.

نمی‌آمد... .

انحطاط مزمن ایران در نیمه دوم عصر ناصری حدیثی نبود که پنهان بماند، اما کمتر کسی مانند راجل اصلاح طلب آن زمان، میرزا محمد خان مجدالملک، با رمز و رازهای آن آشنایی داشت و اگر چه در زی وزیران ناصرالدین شاه بود، اما خود یکسره از خوی کارگزاران و تباهی‌های نظام خودکامه ایران بیگانه بود. نظام خودکامه ایران عصر ناصری، چاه ویل بیت‌المال و مسلخ مصالح ملی کشور بود، در حالی که کشور از بی‌خبری و بی‌لیاقتی شاه و اطرافیان در سرایش هبوط محتوم افتاده بود. ناصرالدین شاه، اگر در سفر نبود، وقت خود را به شکار یا در میان زنان حرمسرا می‌گذراند و در سنت یاهو بافی ایرانیان نیز شعر کی می‌سرود تا اگر به عنوان شاه

حکومتی اجازه انتشار نمی‌یافت و همین امر موجب می‌شد که در بسیاری از نشریه‌های ایران هیچ مطلب روشنگری انتشار نیابد. مجدالملک در اشاره‌ای به عدم سودمندی نشریه‌های ایران این پرسش را مطرح کرد که «متتبعین دولت‌ها از این روزنامه‌ها چه بهره خواهند برد؟» و هم او بر آن بود که در نشریه‌های ایرانی به «ردابلی» از اخلاق ایرانیان اشاره می‌شود «که در جمیع دول و ملل، اسباب سُخریه و تخطئه دولت ایران شده و در اقطار عالم شهرت یافته» است. از سویی، در نظام خودکامه انتشار روزنامه‌های آزاد ممکن نبود، از سوی دیگر، شالوده اخلاق روزنامه‌نگاری در ایران چنان استوار نشده بود که روزنامه‌نگاران بتوانند الزامات حرفه خود را دریابند. وانگهی، مداخله دایمی متولیان عفت عمومی، که خود را امانتداران اخلاق در جامعه می‌دانستند، مانعی در راه انتشار مطبوعات آزاد بود. آنان تصور روشنی از منطق دگرگونی‌های اجتماعی نداشتند و کوشش می‌کردند راه تکوین حوزه عمومی را که با

○ مجدالملک اگر چه ر جلی قانون خواه بود، اما قانون را برای اصلاحات کافی نمی‌دانست. او از نسبت‌های میان قانون و نهادهای اجرای آن آگاهی داشت و می‌دانست که حکومت قانون به معنای ایجاد نهادهای اجرای قانون است، و گرنه با صرف قانون خواهی و تدوین قانون نظام حقوقی برقرار نخواهد شد. مجدالملک، از این رو، عقل و غیرت را به عنوان شرط تشکیل مجلس راستین وارد کرد که به نظر او، اجرای قانون بدون ایجاد نهادهای آن امکان‌پذیر نیست و حکومت قانون بیشتر از آن که حاکمیت قانون باشد، استقرار نهادهایی است که تنها ضامن تداوم حکومت قانون می‌تواند باشد.

چنان که شاهی اصلاح طلب در رأس کار بود، در اصلاح آن ناهنجاری‌ها کوشش می‌کرد. در نظام‌های دموکراتیک جدید رسانه‌های آزاد نقش «چشم و گوش» هیأت اجتماعی را ایفاء می‌کردند و با برجسته کردن ناهنجاری‌های اجتماعی راه درمان آن ناهنجاری‌ها یا دست کم امکان مطرح شدن آن‌ها را فراهم می‌آوردند. با استوار شدن شالوده نظام‌های دموکراتیک، زوایای پنهان کارکرد نهادهای حکومتی، بیش از پیش، به حوزه عمومی انتقال پیدا کرد و در معرض دید همگان قرار گرفت. اسرار حکومتی که اندیشه قدیمی «مصلحت نظام» در کشورهای اروپایی بر پنهان ماندن آن‌ها تأکید می‌کرد، در اختیار نمایندگان مردم و مجالس‌های ملی قرار گرفت و فرصت و امکان بازجویی از کارگزاران حکومتی و بررسی کارنامه آنان برابر قانون به رسمیت شناخته شد. با تکوین حوزه عمومی، که از ویژگی‌های جامعه‌های دموکراتیک جدید بود، در تمایز آن با قلمرو زندگی خصوصی، حدود و ثغور دو قلمرو روشن شد. از آن پس، قدرت و شیوه‌های عملکرد آن بخشی از حوزه عمومی به‌شمار می‌آمد و ضمن این که تولید و توزیع قدرت زیر نظر عامه مردم قرار داشت، نمایندگان آنان نیز می‌توانستند بر حسن جریان امور نظارت کنند و همه کسانی که سهمی در اعمال قدرت داشتند، می‌توانستند مورد بازرسی و بازخواست قرار گیرند. برعکس، نظام‌های خودکامه، کانون پنهان کاری بود، همه اعمال شاه و عمال حکومتی از نظرها پوشیده بود و به سبب فقدان تمایز میان حوزه عمومی و قلمرو خصوصی، قدرت سیاسی بخشی از قلمرو خصوصی و ملک شخصی شاه به‌شمار می‌آمد، با ویژگی‌های ملک خصوصی اداره می‌شد، به اعتبار ملک خصوصی، نمی‌توانست در منظر دید همگان قرار گیرد.

این دریافت از قدرت سیاسی در نظام خودکامه ایران عصر ناصری هم چنان برقرار بود و در چنین نظامی جایگاه شمار اندک روزنامه‌های موجود به روشنی معلوم نبود. حکومت خود متولی ارشاد فرهنگی مردم بود و هیچ روزنامه و کتابی بدون ممیزی و صوابدید عاملان

آن جا که او نیز مانند بسیاری از کارگزاران حکومتی دریافت روشنی از اصلاحات و بیشتر از آن از بی‌آمدهای آن نداشت، نیت‌های خیر ابراز می‌شد، ولی از تباهی‌ها نیز چیزی کاسته نمی‌شد. مقدمات فکری ایرانیان در سده‌ای که هلاهل انحطاط تاریخی در همه‌ارکان نظام حکومتی کشور رخنه کرده و زوال اندیشه مجال اندیشیدن را از مردم آن سلب کرده بود، با کوشش نظری بنیادینی که برای اصلاحات ضرورت داشت، یکسره بیگانه بود. شمار اندک رجال سیاسی که مانند میرزا محمد خان مجدالملک به اصلاحات دل بسته بودند و برخی از روشنفکران که به اصلاحات می‌اندیشیدند، تنها می‌توانستند با توجه به نمونه کشورهای دیگر طرحی برای اصلاحات فراهم کنند. وانگهی، در عصر ناصری پیوندهایی میان رجال سیاسی و روشنفکران اصلاح طلب که بیشتر در کشورهای بیگانه می‌زیستند، وجود داشت و آن دو گروه از نظر و عمل یکدیگر الهام می‌گرفتند. دو دهه پس از برکناری و قتل امیر کبیر هنوز سرنوشت اصلاحات در ایران به درستی رقم نخورده بود و رجالی مانند مجدالملک و مستشارالدوله و روشنفکرانی چون آخوندزاده و میرزا ملکم خان به این نکته التفات پیدا کرده بودند که ایران فرصت‌های مُغتنمی را از دست داده است و اگر چاره عاجلی پیدا نشود، بیم آن می‌رود که ایران ویران بر اثر انحطاط مزمن از دست برود... مجدالملک رجل اصلاح طلب معتدلی بود، اما، چنان‌که پیشتر گفتیم، به‌عنوان اصلاح طلبی آگاه به الزامات اصلاح طلبی و منطق اصلاحات، این نکته را نیز می‌دانست که اعتدال و میانه‌روی با عدم کارآیی و ناتوانی در رتق و فتق امور نسبتی ندارد. میانه‌روی و اعتدال، فضیلت شرایط عادی و حکومت قانون است، اما استقرار نهادهای حکومتی به ضرورت با اعتدال ممکن نیست. به عبارت دیگر، راه ناهموار اعتدال را همیشه نمی‌توان با ابزارهای اعتدال هموار کرد. مجدالملک مانند نظریه‌پردازان سیاسی جدید که پشتوانه «قانون‌های خوب» را «جنگ‌افزارهای خوب» می‌دانستند، مخالفان اصلاحات را «از جنس

منافع آنان تضادی آشکار داشت، سد کنند. در مواردی، مداخله بی‌رویه علما در نشر اخبار و انتشار مطالب مربوط به پیشرفت‌های علمی جدید نیز که بر اخلاص‌های ناشی از ممیزی رسمی وزارت علوم افزوده می‌شد، عامل مهمی در پایین ماندن سطح مطالب روزنامه‌ها بود و در زمانی که روزنامه ایرانی هم‌چون روزنه‌ای به سوی جهان متمدن به‌شمار می‌آمد و خاستگاه بخش عمده‌ای از ارزیابی کشورهای دیگر از ایران مطالب آن بود، بی‌توجهی به اصول روزنامه‌نگاری می‌توانست آسیب‌های جبران‌ناپذیری بر اعتبار جهانی کشور وارد کند. مجدالملک در اشاره‌ای به این مداخله برخی از اهل دیانت و این که وزیر علوم آن را سبب پایین بودن سطح مطالب نشریات دولتی ایران می‌داند، آن عذر را موجه می‌داند، اما می‌نویسد: «عذر وزارت علوم را به قصوری که علمای اعلام در نشر منتخب علوم دارند، مقبول می‌دانم. لکن آن چه حالا در روزنامه اخبار ایران منطبع می‌شود، در بلاد خارجه اسباب خنده است و وزیر علوم مورد طعن...» مجدالملک بسیاری از مطالب منتشر شده در نشریه‌های دولتی ایران را بی‌اهمیت برای خواننده و مضر به مصالح کشور می‌داند و بر آن است که انتشار مطالبی درباره اعدام‌های مکرر، شکنجه و تعدی به حقوق مردم در روزنامه دولتی حاصلی جز بی‌اعتباری دولت و ملت نمی‌تواند داشته باشد، ضمن این که برای «ملت اسلام» و آبروی آن نیز مضر است، زیرا ملت‌های بیگانه همه بی‌رسمی‌هایی را که دولت مرتکب می‌شد، ناشی از احکام اسلام می‌دانستند...

از تباهی‌های اخلاق کارگزاران، فساد آنان و بی‌توجهی شاه که بگذریم، فقدان اندیشه‌ای منظم، مانع عمده اصلاحات در ایران عصر ناصری بود. اصلاحات از نیت خیر فرد یا گروهی و حتی اراده معطوف به دگرگونی ناشی نمی‌شود، بلکه مبتنی بر اندیشه‌ای منسجم و بسامان و توان و دلیری به کار گرفتن امکانات است. جایی که اندیشه‌ای منسجم وجود نداشته باشد، اصلاحی نیز در کار نخواهد بود. در عصر ناصری حتی خود شاه نیز از ضرورت اصلاحات آگاهی داشت، اما از

○ در نظام‌های استبدادی نیز قانون‌هایی وجود دارد و گاهی گفته می‌شود که نظام‌های استبدادی، در نظر، بهترین قانون‌های اساسی را دارند. فرق اساسی میان دموکراسی و نظام‌های استبدادی، بودن یا نبودن نهادهایی است که وظیفه اجرای قانون را بر عهده دارند یا بهتر بگوییم، فرق اساسی میان دموکراسی و نظام‌های استبدادی در این است که در دموکراسی نهادهای اجرای قانون بیشتر از وجود قانون اهمیت دارند؛ در حالی که نظام‌های استبدادی دچار تورم قانون‌اند، اما از نهادهای اجرای آن‌ها خبری نیست. در نظر مجدالملک، مجلس، بیشتر از آن که کانون تدوین قانون باشد، نهاد نظارت بر اجرای قانون و نهادهای اجرای آن است تا قانون اجرا و مصالح عمومی تأمین شود.

منافع این گروه‌ها. هر گروه سیاسی، لاجرم، هم‌چون نیروی مادی است و از میان بردن زمینه‌های تأمین منافع آن تنها با موعظه‌های اخلاقی امکان‌پذیر نیست. ماکیاوولی، به مناسبت شکست اقدامات اصلاح طلبانه راهبی از اهالی فلورانس که بر فرمانروای آن جمهوری شورید، برپای خروج کرد و به فتوای هم او در میدان همان شهر زنده در آتش سوزانده شد، نوشت که هیچ کشوری را نمی‌توان تنها با روضه‌خوانی اصلاح و بیشتر از آن اداره کرد. در رساله مجدییه قرینه‌ای نمی‌توان یافت که نویسنده آن اطلاعی از این حادثه تاریخی و ارزیابی ماکیاوولی از این حادثه تاریخی داشته باشد، اما به هر حال، مضمون سخن ماکیاوولی که از اصول اندیشه سیاسی جدید است، در آن رساله وجود دارد. وجه ایجابی اصلاحات از جنبه سلبی آن اهمیت

حیوانات مودیه» می‌داند و نوعی اعمال قهر را برای دفع آنان تجویز می‌کند. . . .

مجدالملک بیانیه خود برای اصلاحات رازمانی نوشت که به وقوع «هنگامه‌ای بزرگ» و «تغییری کلی» در نظام سیاسی کشور یقین پیدا کرده بود. او اجرای عاجل اصلاحات را یگانه امکان خروج از بن‌بست نابسامانی‌هایی می‌دانست که کشور را در غرقاب خود فرو برده بود. مجدالملک، به خلاف بسیاری از رجال سیاسی زمان، که برای جلوگیری از گسیخته شدن رشته امور، «با همه کس مماشات می‌کردند»، نشانه‌های آن «هنگامه بزرگ» را در همه شئون کشور می‌دید و آن نشانه‌ها را نیز قرینه‌ای بر زوال رأی صواب می‌دانست که خاستگاه همه تباهی‌هاست، اما با این همه سکوت را جایز نمی‌دانست. . . . به نظر می‌رسد که مجدالملک بیشتر از آن که مشیت الهی را مقصر بداند، فقدان رأی صواب در مردم را سرچشمه دردهای مزمن ایران می‌داند و رساله او نیز فراخوانی برای بازگشت به منطق عقل سلیم و رأی صواب است. در انجام اصلاحات سیاسی تنها نمی‌توان به جنبه سلبی آن بسنده کرد. کاهش نفوذ گروه‌های مضر به مصالح ملی‌ها، در بهترین حالت، دفع ضرر آنان، جز مقدمه ضروری اجرای اصلاحات نیست، در حالی که اصلاحات به معنای ایجاد نهادهایی است که دست گروه‌های متنفذ و مضر به مصالح ملی را از تعدی به حقوق، آزادی‌ها و منافع مردم کوتاه کند. مجدالملک، چنان که پیشتر گفتیم، این گروه‌ها را «حیوانات مودیه» می‌نامد و او که دریافتی روشن و درست از دگرگونی‌های دنیای جدید پیدا کرده بود و الزامات اجرای اصلاحات را می‌دانست، بر این نکته تأکید می‌کرد که در کشورهایی که سامانی نوآیین یافته‌اند، تردیدی در دفع این حیوانات مودیه و آفت‌هایی که از آن‌ها ناشی می‌شود، به خود راه نمی‌دهند. مجدالملک آشکارا می‌دانست که اصلاحات عمل سیاسی گروهی اجتماعی است، در مخالفت با گروه‌هایی که به عنوان نیروی سیاسی در جامعه عمل می‌کنند و در جهت از میان برداشتن زمینه‌های تأمین

بر کشور بوده است. بخش بزرگی از رساله مجدالملک بیانیه‌ای سیاسی علیه تباهی‌هایی است که آسیب‌هایی جدی بر ایران وارد می‌کرد، اما رساله او به صرف انتقاد از عوامل تباهی بسنده نکرده است. مجدالملک، که از الزامات دنیای جدید در امر کشورداری آگاه بود، مانند همه رجال اصلاح طلب و روشنفکران زمان خود، تأسیس مجلس و تدوین قانون را نخستین گام در راه پرمخاطره اصلاحات می‌دانست، اما او که مواردی گمان می‌برد ناصرالدین شاه را پادشاهی علاقه‌مند به «ترقی دولت و تربیت رعیت» است، به خوبی از موانع اصلاحات نیز که جز گروه‌های صاحب نفوذ و دارای منافع نبودند، آگاهی داشت. میرزا محمد خان درباره مخالفان اصلاحات، که بیشتر آنان رجال و وزیران شاه بودند، می‌نویسد:

وزرای مزبور هیچ وقت راضی نمی‌شوند، راه منصب و مداخل و استقلال ایشان بواسطه وضع قانون مسدود شود. اگر وقتی به اصرار و میل پادشاه به متابعت قانونی اقدام کردند... تمامی حواس خود را مصروف داشتند به تقلید فروعات و بی‌اعتنایی به اصول و اشتباه اصول با فروع تا به پادشاه معلوم کنند که دولت ایران بالطبع از قبول قانون قاصر است و از اجرای آن عاجز.

تأکید مجدالملک بر «تقلید از فروع و بی‌اعتنایی به اصول» نکته مهمی در تبیین ریشه تباهی و ادامه آن است، زیرا در نظام‌های فاسد از میان رفتن تمایز میان اصل و فرع خود نشانه ژرفای تباهی رجال و کارگزاران است و برخی ملت‌ها که علم سیاست و اقتصاد را تا درکات فهم عوام‌ترین افراد آن جامعه پایین می‌آورند، میل باطنی شگفت‌آوری به خلط میان اصول و فرع دارند و شگفت آن که گاهی حتی اصلاح طلبان در دام آنان می‌افتند و با دامن زدن به بحث‌های نظری بی‌فایده و ناروشن بسیاری از فرصت‌ها را از دست می‌دهند. مجدالملک می‌دانست که تمیز اصل و فرع نخستین گام در راه اداره کشور است و کوشش‌های اصلاح طلبی که توان برداشتن این نخستین گام را نداشته باشد، راه به جایی نخواهد داشت.

○ این نکته در تقدیر اصلاح طلبی در ایران جای شگفتی دارد که در تاریخ اصلاحات، رجال آگاه از منطق و الزامات اصلاح طلبی بسیار نادر بوده‌اند و حد وسطی میان خیال‌اندیشی‌های اصلاح طلبان و پتیارگی بسیاری از شاهان خودکامه و کارگزاران حکومتی به وجود نیامده است و مردم ایران نتوانسته‌اند رجال اصلاح طلب واقعی را از خیال‌اندیشانی که با حسن نیت‌های خود جز راه سراب دیگری را هموار نمی‌توانند کرد، تمیز دهند. باری، نیم‌سده عصر ناصری، دوره آگاهی از ضرورت اصلاحات در ایران بود؛ اما چنان که مجدالملک در آغاز رساله مجدیه گفته است، نسبت میان اصلاح طلبان و حکومتیان، نسبت «گنگ خواب دیده» و «عالم تمام کر» بود. آن چه به جایی نرسید، فریاد بود و همه آن نخستین فرصت‌ها بر باد رفت.

بیشتری دارد و امری بس خطیر است، زیرا همگان تباهی‌ها در جامعه را می‌بینند و به طور طبیعی آن‌ها را نامطلوب می‌یابند، اما راه‌های پیکار با آن را نمی‌دانند. بی‌بردن به ریشه‌های تباهی و علل و اسباب آن، موضوع علمی است که در عصر ناصری هنوز جدی گرفته نشده بود. بسیاری از ایرانیان تصور می‌کردند که علم اداره کشور خزفی است که در دسترس همگان قرار دارد و از این نکته غافل بودند که علم سیاست و اقتصاد جدید را نمی‌توان به هیچ یک از علوم قدیم تقلیل داد و غفلت - اگر نخواهیم بگویم، جهل - ایرانیان به دانش‌های جدید، در آغاز دوران جدید، موجب وارد شدن آسیب‌های جدی

بیشتری شده است تا به قانون خواهی، به عنوان یگانه راه اجرای اصلاحات. منظور این نیست که مجدالملک به قانون اهمیت کمتری از تأسیس مجلس قائل بوده است. نیمه دوم عصر ناصری، دهه های قانون خواهی بود، و بیشتر روشنفکران آن دوره، مانند ملکم خان و مستشار الدوله، يك كلمه قانون را درمان همه دردهای مزمین ایران می دانستند و تصور می کردند که دموکراسی جز به معنای حکومت قانون نیست. در دهه هایی که مقدمات جنبش مشروطه خواهی مردم ایران فراهم می آمد، قانون خواهی نقش بزرگی در بسط اندیشه آزادی و فکر دموکراسی ایفاء کرد، اما عمده ترین خواست مشروطه خواهان صرف تدوین قانون نبود، بلکه در کانون مطالبات آنان «عدالت خانه» قرار داشت. سده ای پیش از آن، نخستین سفر نامه نویسان ایرانی در گزارش های خود از نظام سیاسی انگلستان بر اهمیت قانون در نظام حکومتی در آن کشور تأکید کرده بودند، اما همان سفر نامه نویسان به درستی دریافته بودند که «قلب» آن نظام «عدالت خانه» است. این اختلاف میان قانون خواهی و نهاد اجرای آن، که به ظاهر جزئی می نماید، از نظر تاریخ اندیشه سیاسی دارای اهمیت ویژه ای است و هیچ نظام بسامانی نمی تواند این اختلاف و پی آمدهای آن را نادیده بگیرد. در رساله های سیاسی عصر ناصری، و حتی پس از آن، به تمایزی که در اندیشه سیاسی جدید میان قانون و نهادهای اجرای آن وجود دارد، اشاره ای نشده است. از دو سده پیش که باب مراد به با دنیای غرب باز شد، ایرانیان، در قلمرو اندیشه سیاسی جدید نتوانستند پای از چنبر تفنن بیرون بگذارند و اگر در نخستین سده آشنایی با اندیشه غربی دست کم کوششی همدلانه صورت گرفت، اما، به هر حال، باب آشنایی جدی با اندیشه جدید باز نشد. نویسندگانی مانند مجدالملک به برخی از نکته های اساسی التفاتی جدی یافته بودند و اگر چه علم آنان در بسیاری از زمینه ها اجمالی بود، اما به عقل سلیم و یا به گفته خود او، با «غیرت و عقل»، بسیاری از ظرافت های اندیشه جدید و الزامات آن را درمی یافتند. گفتیم که مجدالملک یگانه راه

در زمانی که از اصلاحات گریزی نبود، این ادعا که ایران تافته ای جدا بافته است و حکومت قانون، که سامانی غربی است، با سنت های ایرانی سازگار نیست، در واقع، بحثی فرعی بود و بیشتر از آن که برخاسته از جهل به اهمیت حکومت قانون باشد، حجابی بر تبهکاری های رجال و وزیران بود. مجدالملک در پاسخی روشن به این ادعای مغرضانه، این نکته را برجسته می کند که اوضاع بسیاری از کشورهای بیگانه که بر اثر حکومت قانون سامانی پیدا کرده اند، از ایران زمان او بهتر نبوده است...

میرزا محمد خان در شمار همین «حق شناسان» بود و به اقتضای غیرت، و به برهان، برقراری حکومت قانون را راه درمان دردهای ایران می دانست، اما در عین حال، تأسیس مجلس را به صرف انتخاب نمایندگان تقلیل نمی داد و بر آن بود که تا «عقل و غیرت» در نمایندگان رسوخ نکرده باشد، از اصلاحات نتیجه مطلوبی به دست نخواهد آمد. این ارزیابی او برخاسته از این واقعیت بود که در کشوری که نهادهای حکومت قانون وجود نداشته باشد و تباهی به درجه ای در ارکان آن نفوذ کرده باشد که در کالبد ایران عصر ناصری نفوذ کرده بود، به اقدامی بیش از تأسیس مجلس نیاز خواهد بود و گرنه نمایندگان نیز از آفت تباهی های مزمین در امان نخواهند ماند...

اما مجدالملک به رغم تأکید بر اهمیت دو فضیلت «عقل و غیرت» داشت، به خوبی می دانست که آن دو فضیلت کمیاب تر از آن بود که همان نخستین مجلس به آن ها آراسته باشد. از این رو، ناچار، به قدر مقدور رضای دهد و می نویسد که حتی اگر مجلس «صحیح الاعضایی» نتواند تشکیل شود، در شرایطی که کشور به «گرداب فنا نزدیک» شده و امور مهمی مانند تدبیرهای لازم برای تهیه نان و آب یکسره معطل مانده است، تشکیل مجلسی ناقص از فقدان آن به صواب نزدیک تر خواهد بود...

تأسیس مجلسی که «هیأت رئیسه آن عقل و غیرت» باشد، حاصل کلام مجدالملک در امر اصلاح طلبی بود و شگفت این که در رساله مجدی به بر تأسیس مجلس تأکید

اجرای اصلاحات را تأسیس مجلس می دانست، اما او بر این نکته تأکید کرد که مجلسی می تواند وظیفه خود را به انجام برساند که به قول او «هیأت رئیسه ای جز عقل و غیرت» نداشته باشد. معنای این سخن آن است که مجدالملک اگر چه رجلی قانون خواه بود، اما قانون را برای اصلاحات کافی نمی دانست. او از نسبت های میان قانون و نهادهای اجرای آن آگاهی داشت و می دانست که حکومت قانون به معنای ایجاد نهادهای اجرای قانون است و گرنه با صرف قانون خواهی و تدوین قانون نظام حقوقی برقرار نخواهد شد. مجدالملک، از این رو، عقل و غیرت را به عنوان شرط تشکیل مجلس راستین وارد کرد که به نظر او اجرای قانون بدون ایجاد نهادهای آن امکان پذیر نیست و حکومت قانون بیشتر از آن که حاکمیت قانون باشد، استقرار نهادهایی است که تنها ضامن تداوم حکومت قانون می تواند باشد.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که تمایز اساسی میان دموکراسی و نظام های استبدادی فقدان یا وجود قانون نیست. در تصور عمومی ایرانیان، نظام آزاد یا حکومت قانون به وجود قانون در نظام آزاد محدود می شود، حتی برخی قانون مدار شدن امور را به معنای حکومت قانون می دانند. این تلقی از حکومت قانون به سده ای پیش تعلق دارد که نظام های استبدادی فاقد قانون بودند، اما امروزه، در نظام های استبدادی نیز قانون هایی وجود دارد و گاهی گفته می شود که نظام های استبدادی، در نظر، بهترین قانون های اساسی را دارند. فرق اساسی میان دموکراسی و نظام های استبدادی بودن یا نبودن نهادهایی است که وظیفه اجرای قانون را بر عهده دارند یا بهتر بگوییم، فرق اساسی میان دموکراسی و نظام های استبدادی در این است که در دموکراسی نهادهای اجرای قانون بیشتر از وجود قانون اهمیت دارند، در حالی که نظام های استبدادی دچار تورم قانون اند، اما از نهادهای اجرای آن ها خبری نیست. در نظر مجدالملک، مجلس، بیشتر از آن که

کانون تدوین قانون باشد، نهاد نظارت بر اجرای قانون و نهادهای اجرای آن است تا قانون اجراء و مصالح عمومی تأمین شود. مجدالملک، از این رو، شرط غیرت و عقل را به عنوان هیأت رئیسه مجلس وارد کرده است که صرف انتخاب نمایندگان مردم و جمع شدن آنان در مجلس کافی نیست تا نظامی استبدادی به دموکراسی و حکومت قانون تبدیل شود....

بیشتر گفتیم که رساله مجدالملک یکی از نخستین بیانیه هایی است که به قلم یکی از رجال عصر ناصری نوشته شده است، اما مجدالملک تنها نقاد نابسامانی های مزمین ایران نبود و رساله او بر برخی مبانی نظری، اگر چه اجمالی، استوار است. رساله مجدییه بیانیه ای در ضرورت اصلاحات و اصلاح طلبی است و بحث مبانی نظری انحطاط ایران و ضرورت اصلاحات در آن اجمالی است، اما این نکته در بررسی رساله مجدالملک دارای اهمیت است که نقادی های او از نابسامانی های ایران و نیز طرح های اصلاحی او ناشی از دیدگاهی نظری است. از این حیث، مجدالملک را می توان در شمار روشنفکرانی مانند مستشارالدوله، ملکم خان، حاج زین العابدین مراغه ای و آخوندزاده آورد و حتی می توان گفت که به لحاظ تدوین نظریه ای منسجم و این که او هرگز پای از دایره فکر معقول و مطلوب فراتر نگذاشت، برتری هایی نسبت به برخی از آنان - و به نظر ما نسبت به همه آنان - دارد. این نکته دارای اهمیت است که، به هر حال، مجدالملک رجلی کاردان و روشن رای بود و با آگاهی هایی که از جریان تدبیر امور و واقعیت های حیات سیاسی و نظام خود کامه ایران به دست آورده بود، بیشتر از آن که نظریه پردازی آرمانی باشد، تبیین واقعیت های جامعه، شناخت دردهای مزمین و راه درمان آن ها را وجهه همت خویش قرار داده بود. مجدالملک یکی از نخستین اصلاح طلبان درون حکومت ایران بود که نقشی نیز در اداره امور کشور ایفاء کرد. تازمان او، اصلاح طلبان حکومتی، مانند عباس میرزا و امیر کبیر، اهل عمل بودند و اگر چه

دردهای مزمن ایران را به تجربه دریافته بودند، اما در بنیادهای نظری انحطاط ایران تأملی نکرده بودند. وانگهی، روشنفکرانی که علل و اسباب انحطاط ایران را از دیدگاه نظری درمی یافتند، با منطق و الزامات حکومت در عمل آشنایی نداشتند، اما با مجدالملک و فرزند او، حاج میرزا علی امین الدوله، دوره‌ای در تاریخ اندیشه سیاسی تجدید شد که در آن، نظریه پردازان سیاسی اهل سیاست عملی نیز بودند. برابر سنت تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، از کهن ترین ایام، برخی از برجسته ترین نظریه پردازان سیاسی، در عین حال، برجسته ترین وزیران نیز بودند، هم چنان که، به عنوان مثال، خواجه نظام الملک طوسی در عمل و نظر از سر آمدان تاریخ ایران به شمار می رود و خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، وزیر با تدبیر و با کفایت مغولان، در اندیشه سیاسی نیز مرتبه‌ای بلند داشت و نظریه بازسازی ایران به دنبال یورش مغولان را او تدوین کرد. مجدالملک را می توان از نخستین نمایندگان نسل جدیدی از این اصلاح طلبان دانست که به یکسان اهل عمل و نظر بودند و رساله مجدییه را به اعتبار طرح زمینه‌های نظری انحطاط ایران می توان یکی از نخستین سیاستنامه‌های آغاز دوران جدید ایران به شمار آورد...

یادداشتها

۱. ملکم خان، در رساله «مجلس تنظیمات»، درباره دلیل درستی برنامه پیشنهادی خود، می نویسد که «اگر حالا دلیل این مطلب را از من بپرسند، خواهم گفت: «به دلیل این که به فرنگ رفته‌ام، به دلیل این که ده سال عمرم را صرف این مطلب کرده‌ام، به دلیل این که علم اکونومی را که از جمیع علوم وسیع تر است، آموخته‌ام.» رساله‌ها، ص ۷۵.

۲. حاج میرزا محمد خان، پدر حاج میرزا علی خان امین الدوله و خواهرزاده میرزا آقاخان اعتمادالدوله، به سال ۱۲۲۴ هجری متولد شد. مجدالملک در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه پیشکار مادر محمدشاه بود و در معیت او به زیارت حج رهسپار شد. او در سال ۱۲۶۸ به سمت کارپرداز ایران در حاجی طرخان منصوب شد و یک سال پس از آن نیز با لقب «دبیر مهمام خارجه» به نیابت اول وزارت خارجه رسید. مجدالملک، در سال ۱۲۷۵، برای تسویه قرار ددایی که میان دو دولت ایران و عثمانی وجود داشت، به عثمانی اعزام شد و کارهای اتباع ایران در عراق را نیز بسامان کرد. او به سال ۱۲۷۹ به وزارت وظایف و اوقاف منصوب شد و در سفری که ناصرالدین شاه، به سال ۱۲۸۴، به خراسان کرد، در شمار همراهان بود و سرانجام دو سال پس از سفر خراسان لقب مجدالملک گرفت و به تولیت آستان قدس رضوی رسید. مجدالملک در سال ۱۲۹۰، یعنی سه سال پس از تحریر رساله مجدییه، در ۱۲۸۷ هجری، بار دیگر به وزارت وظایف و اوقاف منصوب شد و تا یازدهم ذیحجه ۱۲۹۸، که در ۷۴ سالگی فوت شد، در این مقام ماند.

این نکته در تقدیر اصلاح طلبی در ایران جای شگفتی دارد که در تاریخ اصلاحات، رجال آگاه از منطق و الزامات اصلاح طلبی بسیار نادر بوده‌اند و حد وسطی میان خیال اندیشی‌های اصلاح طلبان و پتیارگی بسیاری از شاهان خود کامه و کارگزاران حکومتی به وجود نیامده است و مردم ایران نتوانسته‌اند رجال اصلاح طلب واقعی را از خیال اندیشانی که با حسن نیت‌های خود جز راه سراب دیگری راهموار نمی توانند کرد، تمیز دهند. باری، نیم سده عصر ناصری، دوره آگاهی از ضرورت اصلاحات در ایران بود. در محافل روشنفکری داخل و خارج از ایران، نویسندگان و رجال اصلاح طلب و روشن بین مشکلات